



سیری در معارف اسلام

جایگاه موعظه در سیرت‌بندی

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

کرج - مسجد جامع حصارک - فروردین - ۱۳۹۲ هـ.ش



www.erfan.ir

جایگاه موعظه در مسیر بندگی

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: قنبری
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- جلسه اول: موعظه خواهی از ویژگی های مومنان است..... ۷
- گوش قبول داشتن، موجب منفعت است..... ۹
- ایشار، از مراتب بالای ایمان است..... ۱۰
- با تمامی بدی هایمان زمین به ما بخل نمی ورزد..... ۱۱
- خداوند روزی دشمنان خود را هم می دهد..... ۱۲
- موعظه پذیری، نشانه تواضع است..... ۱۴
- موعظه سودمند از آن کسی است که گوش قبول دارد..... ۱۵
- روضه: گوش قبول داشتن خُر بن یزید را نجات داد..... ۱۷
- جلسه دوم: پذیرفتن مواظب موجب خیر دنیا و آخرت است..... ۱۹
- تنها توقع واعظان از ما..... ۲۲
- گوش سپردن به غیر خدا گمراهی است..... ۲۲
- از سرمایه های خدادادی به درستی استفاده کنیم..... ۲۳
- قرآن موعظه ای است برای همگان..... ۲۴
- فهم قرآن موجب دوری از بت های زمان می شود..... ۲۴
- درک رحمانیت خدا موجب ترک حرام خواری است..... ۲۵
- قرآن برای خیر و دنیا و آخرت ما «بس» است..... ۲۶
- قرآن از بین برنده تمامی رذائل نفسانی است..... ۲۶
- قرآن برای مومنین هدایت و رحمت است..... ۲۷
- مقدمه روضه: وجود معصومین علیهم السلام تماماً قرآن بود..... ۲۷
- روضه: قرآن خواندن سر مطهر ابی عبدالله علیه السلام در بالای نیزه..... ۲۸
- جلسه سوم: خردمندان برای موعظه گران احترام خاص قائل بودند..... ۲۹
- هیچگاه در قضاوت عجله نکنید..... ۳۲
- حکایتی از خردمندی «میرداماد»..... ۳۲
- انسان خردمند با اندک مغرور نمی شود..... ۳۵



جایگاه موعظه در مسیر بندگی

- ۳۶..... شأن عظیم موعظه گر نزد خواجه طوسی
- ۳۷..... قدردانی از موعظه گر در عمل کردن به موعظه آنهاست.....
- ۳۸..... روضه بوسیدن دستان حضرت عباس توسط امیر المومنین علیه السلام
- جلسه چهارم: بنای ساختمان انسانیت با گوش سپردن به موعظه.....**
- ۴۱.....
- ۴۳..... یک موعظه خدا در انجیل ترک خواسته‌های نامشروع است.....
- ۴۵..... نصیحت جغد به انوشیروان.....
- ۴۶..... داستانی لطیف از موعظه یک زاهد به حاکم زمان
- ۴۹..... آفرینش خداوند مملو از درس و موعظه است
- ۵۱..... روضه حضرت عباس علیه السلام
- جلسه پنجم: احتیاج مومن به سه خصلت.....**
- ۵۳.....
- ۵۶..... قیامت جای عذر خواهی نیست
- ۵۷..... فرصت جبران کاستی‌ها در قیامت وجود ندارد
- ۵۸..... به قدر وسعتان عمل صالح انجام دهید
- ۵۹..... جنگ فرهنگی بهترین جنگ در برابر حمله‌های دشمن.....
- ۶۰..... در کار خیر عجزول باشید.....
- ۶۰..... ثروت را برای بعد از خود نگذارید.....
- ۶۱..... خاطره استاد انصاریان از مساجد مالزی
- ۶۲..... نباید در این جنگ فرهنگی سستی کرد
- ۶۳..... خیرین پول‌های خود را در جای درست هزینه کنند.....
- جلسه ششم: انسان مومن نیازمند راهنمایی خداست**
- ۶۵.....
- ۶۸..... بانکداری اسلامی
- ۶۹..... ربا چیست؟
- ۷۰..... انسان متکی به علم خود، آلوده به گناه و خطا می‌شود.....
- ۷۵..... روضه باز شدن آب روی اسرای کربلا
- جلسه هفتم: کلام معصومین علیهم السلام نور است.....**
- ۷۷.....
- ۸۰..... شر انسان نسبت به نعمات و حیوانات چگونه است؟
- ۸۰..... اشتباه یک نفر را به حساب همه نگذاریم.....
- ۸۳..... علیه مردم دروغ پراکنی نکنیم
- ۸۴..... به راحتی به مردم تهمت نزنیم.....
- ۸۵..... سه خصلتی که مومن به آنها محتاج است
- ۸۷..... روضه حضرت زهرا علیه السلام در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله



جلسه اول

موعظه‌خواهی از ویژگی‌های

مومنان است

از خصلتهای مهمی که در ابوذر بود موعظه خواهی و نصیحت طلبی بود و هر انسان مومن و پاک و متواضعی این خصلت را تا پایان عمرش دارد این گونه انسانها هیچ وقت به این جمله نازیبا و غلط تکیه نمی کنند که بگویند خودم می دانم خودم بلد هستم خودم آگاه هستم و دانشمند هستم نیازی ندارم که کسی من را نصیحت کند راهنمایی کند و دلالت کند آنهایی که این حرف را می زنند نشانه غرور و کبر و عُجب در آنهاست برای اینکه بدانید موعظه کردن موعظه خواستن نصیحت کردن نصیحت خواستن چقدر مهم است و گوش شنوا داشتن در برابر موعظه و نصیحت چقدر با ارزش است و عمل به موعظه و نصیحت چه نقشی در زندگی دارد اگر بتوانی به آیات قرآن، روایات و افرادی مانند ابوذر و تاریخ زندگی و حیاتشان مراجعه کنی خواهی دید که اینها یک ساختمانی از انسانیت، اخلاق، آدمیت برای خودشان از همین راه موعظه خواهی و نصیحت خواهی ساختند که نهایتاً مورد محبت و رضا و رحمت خداوند قرار گرفتند.

گوشِ قبول داشتن، موجب منفعت است

یکی از بیماریهای سختی که قرآن به آن اشاره می کند کر بودن گوش است معنی کر بودن گوش در آیات قرآن این نیست که گوش صدا را نشنوند تمام کافران، مشرکان، بدکاران عالم صدا را می شنوند ولی گوش آنها کر است یعنی گوشِ قبول ندارند، نه گوش



شنیدن صدا، صدا را که پروردگار می فرماید حیوانات هم می شنوند اگر پیغمبری امامی عالم ربانی بنشیند یک ساعت در گوش شتر حرف بزند صدا را می شنوند اما گوش قبول ندارند، گوش پذیرفتن ندارند و به عبارت دیگر گوش دل ندارند انسان اگر گوش دل نداشته باشد این گوش سرش با گوش حیوانات هیچ فرقی نمی کند ﴿حَتَّمَا اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۱ اینها گوششان را بستند از شنیدن به حال قبول و به حال پذیرش و الا اگر هر انسانی گوش قبول داشته باشد و نصیحت را، موعظه را، راهنمایی را و قبول می کند به کار می بندد می شود یک انسان بامنفعت یک انسان بی شر.

ایثار، از مراتب بالای ایمان است

امیرالمومنین علیه السلام مومن را که تعریف می کردند روی منبر مسجد کوفه در یک متن بسیار مهمی برای مومن هفت خصلت بیان کردند یکی از آن این است و «وَكَفَى النَّاسَ شَرًّا»^۲ همیشه مواظب است که از او شری و ظلمی و تجاوزی و پامال کردن حقی به کسی نرسد این گونه انسانها یک مقدار جلوتر هم بودند چون در ارزشها، بعضیها ارزش اضافه هم دارند در قرآن مجید می فرماید یک عده ای محروم را فقیر را مسکین را دردمند را مشکل دار را رد نمی کنند در حالی که خودشان به آن پول یا به آن جنسی که می خواهند به محروم و فقیر و مسکین بدهند به شدت نیازمند هستند چهار تایی آنها روزه گرفتند همین چهار تا نان را دارند هیچ چیز دیگری سر سفره افطار نیست نتوانستند تهیه کنند، ولی شب اول شب دوم شب سوم یتیم و مسکین و اسیر آمدند در زدند آنها هم نمی دانستند اهل این خانه روزه هستند حتماً از یکی پرسیده بودند چه کسی مشکل ما را در این شهر حل می کند آدرس داده بودند فلان خانه اینها هر سه شب همان نان خالی که خودشان به آن نیاز داشتند و روزه بودند می خواستند افطار بکنند دادند به آنها، قرآن اسم این را نمی گذارد انفاق، صدقه، زکات، عطا، بذل، این کار اهل بیت علیهم السلام در آن سه شب هیچ کدام از این

۱. بقره: ۷.

۲. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۳۳۵.



عناوین نیست نه صدقه بود نه انفاق بود نه زکات بود نه بذل بود نه عطا بود ایثار بود یعنی در عین نیاز داشتن دیگری را بر خود مقدم دانستن، از اول هم مادر خانواده در گوش بچه‌ها می‌خواند «الجار ثم الدار»^۱، اول مشکل دیگران بعد مشکل خودمان، اول شکم دیگران بعد شکم خودمان، اول پوشاندن دیگران بعد پوشاندن خودمان، اول نان دیگران بعد نان خودمان، این سختگیریهایی که بیشتر مردم نسبت به پولشان می‌کنند اینها خلاف رضای خداست، خلاف خواست خداست، خلاف اخلاق همه انبیاست، خلاف همه خلقت است.

با تمامی بدی‌هایمان زمین به ما بخل نمی‌ورزد

اگر یک سال زمین تصمیم بگیرد از اول بهار تا آخر تابستان بخل کند، دست نگه دارد هیچ چیز نپردازد چه خواهد شد نپردازد یک دانه درختش را سبز نکند یک دانه گندم را نروپاند یک دانه نخود یک دانه عدس یک دانه طالبی یک هسته هندوانه را نروپاند از یک سال فقط آن هم شش ماه را مالی که خدا به او داده نپردازد قدرتی که خدا به او داده به کار نگیرد تولیدی که خدا به او داده تولید نکند تمام زنده‌های روی زمین می‌میرند نه فقط ما، مار، عقرب، گاو گوسفند، الاغ، بز و هر چه حیوان است، ما فرزند این مادر هستیم مادر اصلی ما زمین است که پروردگار می‌فرماید ﴿إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ﴾^۲ مادر واقعی ما زمین است مادر ما که ما را زاییده مادر دوم ماست و الا مادر اصلی زمین است اما شما ببینید این مادر اصلی تمام موجودات زنده را چند میلیارد سال است دارد شیر می‌دهد یعنی غذا می‌دهد بخل هم نمی‌کند عصبانی هم نمی‌شود الان ما هفت میلیارد جمعیت هستیم چقدر در سر این مادرمان می‌زنیم چقدر لگد مالش می‌کنیم با عرق خوری با ورق بازی با شکستن دیوار محرم نامحرمی با دروغ با غیبت با تهمت با زنا با ربا خوری با بی‌نمازی با روزه خوری ولی می‌بینیم اول بهار دو مرتبه در تمام انبارهایش را باز می‌کند و هر ما چه

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۱.

۲. ص: ۷۱.



نیاز داریم اضافه‌تر هم به ما می‌دهد الان این کشاورزها و باغدارها در همین منطقه خودتان از حدود نظر آباد تا نزدیکیهای تهران از این طرف تا نزدیکیهای جاده ساوه و قم، از این طرف هم تا حدود چهل پنجاه کیلومتری چالوس این درآمد مفتی که خدا به آنها می‌دهد با این آب با این هوا با این نور با این باغها چقدرش را هزینه حل مشکل دیگران می‌کند.

خداوند روزی دشمنان خود را هم می‌دهد

من یک وقت به یکی از باغدارهای منطقه شما که حالا من احتمال می‌دهم احتمال من هم ضعیف است هزار میلیارد بیشتر دارد یکی از بهترین کارهای خیر را به او پیشنهاد دادم، به او گفتم نمی‌خواهد پول را به من بدهی تا واسطه شوم خودت برو و با دست خودت انجام بده، گفتم یک خورده باران کم آمده وضع خوب نیست نمی‌توانم بدهم، گفتم خب به سلامتی حالا برو مواظب خودت باش یک موقع از گرسنگی نمیری، این خلاف کار عالم است این خلاف اخلاق پروردگار است اخلاق پروردگار در پرداخت، بدون توقع است، سعدی اخلاق پروردگار را در پرداخت، در یک خط شعر از تک بیتیهایی گلستان خود گنجانده است:

آدیم زمین سفره عام اوست بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست
«آدیم» یعنی سفره، سفره زمین با این پهناوری سفره عمومی خداوند است که دوست و دشمن را پای این سفره نشانده و روزی می‌دهد آیا ملاحظه می‌کند خدا بگوید مثلاً این مسیحیهای عالم مشرک هستند و دشمن من هستند یهودیها مشرک هستند و دشمن من به اینها روزی نمی‌دهم؟ عملاً دشمن خدا هستند اینها دوست خدا نیستند قرآن می‌گوید
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَتَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱ شماها اگر در دوستی با من راست می‌گویید واقعاً من خدا را دوست دارید آرزوی مرگ بکنید که



ملک الموت بیاید شما را از این جای تنگ و تاریک دنیا ببرد بیرون بیاورد آخرت پیش من اگر من را دوست دارید اما قرآن می‌گوید ﴿وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ عَلَيْهِمُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾^۱ من از قلب اینها خبر دارم هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند به خاطر جنایات زیادی که مرتکب شدند اگر شما مسیحیها دوست خدا بودید، دنیا را به آتش نمی‌کشیدید از هفتصد سال پیش که جنگهای صلیبی را شروع کردید تا حالا که جنگ صلیبی مدرن را شروع کردید، شما دوستان خدا هستید یهودیها با این اسرائیلیشان دوستان خدا هستند یک میلیارد هندی هم که نمی‌گویند خدا، فقط می‌گویند گاو، آنها را هم که نمی‌شود گفت شما که دوستان خدا هستید اصلاً آنها خدا را نمی‌شناسند، آیا با این وجود پروردگار جیب اینها را پر نمی‌کند بهار به اینها نمی‌دهد تابستان نمی‌دهد میوه نمی‌دهد گندم نمی‌دهد زمینهایشان را تعطیل کرده میلیونها سال است میلیاردها سال است هزاران سال است دو هزار سال است هر ملتی از هر وقتی به وجود آمدند و دشمن خدا بودند خدا سفره خود را پهن گذاشته برای آنها همه چیز هم در آن گذاشته بیشتر ما هم می‌خورند و می‌برند حالا ما خیلی چیزها را نمی‌خوریم آنها که می‌خورند آنها هر حیوانی گوشت دار باشد می‌خورند هر چه می‌خواهد باشد شما بعضیها ندیدید اروپا را در فروشگاه را گوشت قورباغه می‌خورند گوشت سوسک می‌خورند گوشت مار می‌خورند گوشت میمون می‌خورند گوشت خوک می‌خورند انواع مشروبات الکلی را می‌خورند انواع شهوت رانیهای حرام را دارند می‌خورند هم حلال می‌خورند هم حرام راه، بد است من شیعه باشم میلیارد باشم و دست و بالم برای کار خیر بلرزد و گوش قبول نداشته باشم آن وقت می‌شود گفت من شیعه واقعی هستم نمی‌دانم بپرسید از علمای شهر از علمای منطقه که آقا من دارم ولی بخیل هستم آقا من خودم دارم ولی نسبت به برادرم خواهرم رفیقم حسود هستم آقا من با مردم هستم ولی خودم را یک سر و یک گردن از مردم بالاتر می‌دانم مغرور هستم متکبر هستم خودخواه هستم ببینید همه اینها مخالف با کل نظام هستی است.

موعظه پذیری، نشانه تواضع است

تواضع یک چیزی است در کل عالم، شما یک دانه موش را تربیت کن، تربیت هم قبول می‌کند حیوانات معمولاً تربیت قبول می‌کنند شما یک دانه موش را تربیت کن یادش بده برود یک چیز را بردارد بیاورد ده دفعه که برود بیاورد دیگر یاد می‌گیرد حالا یک شتری را سر صد متری نگهدار به موش به طوری که می‌فهمد و یادش دادی اشاره کن برو افسار این شتر را بگذار در دهانت بیاور پیش من موش می‌رود افسار شتر را می‌گذارد در دهانش این قدر شتر متواضع است که پا بلند نمی‌کند سر موش او را له کند می‌گوید موش می‌گوید بیا برویم با او می‌رویم، این فروتنی مال همه حیوانات است اگر حیوانها چموش بودند یک دانه گاو در اختیار ما نبود یک گوسفند در اختیار ما نبود یک بز در اختیار ما نبود چموش را که نمی‌شود گرفت، ولی خداوند تمام حیوانات را نسبت به ما متواضع قرار داده هر کس بیرون بیاید خدا بگوید پیغمبران بگویند ائمه علیهم‌السلام بگویند یا عالم ربانی بگوید یا آدم دلسوز بگوید باید گوش قبول داشته باشد گوش قبول نشانه فروتنی است ولی گوش که مثل حیوانات فقط صدا می‌شنود نشانه کبر است وقتی قبول نمی‌کند وقتی نمی‌پذیرد؛

مرد باید که گیرد اندر گوش و نوشته است پند بر دیوار

من همیشه در ماشینم قلم و کاغذ هست خب خودم که پشت ماشین نمی‌نشینم حالا با هر کس که بروم حالا با بچه‌ها یا با نوه‌ها یا با دوستان این قلم و کاغذ همیشه با من است برای اینکه از بچگی دیدم این تریلیها کامیونها وانتها مزداها گاهی پشتشان یک مطالب خیلی عالی نوشته اینها را من یادداشت می‌کنم اینها نصیحتهای خیلی عالی است خیلی این تک بیتها را من از پشت این ماشینها یاد گرفتم

افتادگی آموز اگر طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

ما وقتی که زمین را آماده می‌کنیم تمام کرتها را یا جویهایی که ردیف کنارش درخت کاشته شده پاینتر از آب درست می‌کنیم که آب وقتی می‌آید سوار بر زمین بشود اما اگر



چهل سانت زمینها را بالاتر بیل بزنی و شیار بکنیم و کرت بندی بکنیم خب آب سوار نمی‌شود یا اگر از این آبهای بارانی اگر از لوله‌های این آب بارانی زمین را بلندتر کنیم خب باز آب نمی‌خورد هم آب نمی‌گیرد، یا نوشته این ماشین؛

در حقیقت مالک اصلی خداست این امانت چند روزی دست ماست

ما وقتمان که تمام شد ارث می‌رسد به دست بچه‌ها یا می‌فروشیم دیگر خانه نشین می‌شویم اینها چیزهای خوبی است آدم را تصفیه می‌کند پاک می‌کند ظلمت را از درون زدوده می‌کند زنگار را از قلب پاک می‌کند مهم این مسئله این است که من گوش قبول داشته باشم اگر بپذیرم به هدف می‌رسم.

موعظه سودمند از آن کسی است که گوش قبول دارد

یک روایتی را یک بار دید وجود مبارک مرحوم فیض کاشانی این قرآن شناس و روایت شناس و حکیم و فیلسوف و عارف کم نظیر نقل کرده که یک کسی که از وقتی سر کار رفته بود دستش کج بود و حرام خور شده بود پنجاه سال از طریق حرام امرار معاش می‌کرد حالا بالاخره فهمیده بود که کارش اشتباه بوده و از بیست سالگی که رفته بود سر کار تا هفتاد سالگی هر چه درآورده بود حرام بوده و با این پولها خانه و ملک و باغ خریده بود این به تور یک آدم خیلی خوبی خورد، رفیق خوب برای انسان حیات است جان است این به تور یک آدم خیلی خوب افتاد، رفتار و کردار این آدم خوب در او اثر گذاشت به این رفیق خوبش گفت که من شنیدم تو با حضرت صادق علیه السلام رفت و آمد داری، گفت بله، گفت من دلم می‌خواهد من را ببری پیش امام صادق علیه السلام اگر قبولم بکنند راجع به زندگی گذشته‌ام حرف بزنی گفت قبول می‌کند، اصلاً خدا، ائمه علیهم السلام و انبیاء را قرار داده که درد ما را دوا کنند مشکل ما را حل کنند بیماری ما را علاج بکنند ما را از چاله دریاورند ما را از چاه دریاورند آنها در خانه‌شان که بسته نیست هر وقت می‌خواهی برو چه در زمان حیاتشان چه در زمان نبودشان در دنیا الان هم ما طبق آیات قرآن اعتقاد داریم جایمان را می‌بینند حرف ما را هم می‌شنوند جواب سلام ما را هم می‌دهند حالا دیگران این حرفها

را قبول ندارند چون متوجه نیستند، چون قرآن را درک نکردند بالاخره امامان علیهم السلام ما شهید شدند قرآن مجید می فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَوِّقُونَ﴾^۱ اینها مرده نیستند اینها با همه وجودشان کار می کنند خوب آدم زنده اند آن هم با حیات خاصی که چندین میلیون برابر ولت برقی حیات ما مال آنها برق دارد، زنده می بیند زنده می شنود زنده می فهمد، قرآن می گوید زنده هستند حالا همین آیه را هم یک میلیارد جمعیت که دم از اسلام می زنند نمی فهمند یعنی هزار و پانصد سال است این آیه را نفهمیدند عمق آیه را درک نکردند گفت دیدن امام صادق علیه السلام کار مشکلی نیست، چه موقع دلت می خواهد تو را ببرم دیدن امام صادق علیه السلام گفت همین حالا رفتند نزد حضرت علیه السلام من حالا کاری به بقیه داستان ندارم خیلی طولانی است شاید ده دقیقه یک ربع بکشد اصل محور داستان همین است که وقتی به امام صادق علیه السلام گفت من می خواهم توبه کنم حضرت علیه السلام فرمود توبه ای که به تو ارائه می کنم قول می دهی گوش بدهی و الا صدای امام علیه السلام که داشت به گوش او می خورد این مهم نبود، مهم این است که تو گوش پذیرفتن داشته باشی یا نه می خواهی حرف من را گوش بدهی وقت من را هم بگیری بلند شوی بروی بیرون بعد هم به رفیقت بگویی والله من رستم دستان نیستم که این توبه ای که امام صادق علیه السلام گفت انجام بدهم این کار من نیست، لذا حضرت علیه السلام از او اقرار گرفت که واقعاً من توبه ای را که پیشنهاد می کنم نسبت به گناهت قبول کنی و انجام دهی چون هر گناهی توبه مخصوص به خودش را دارد اگر من ده سال نماز نخوانده باشم بلند شوم بروم کربلا ده شب خوب گریه کنم بگویم این به جای ده سال نماز به جای نیم رکعت هم نمی شود من باید آن ده سال نخوانده را بگیرم روزه های نگرفته را بگیرم، هر گناهی توبه خاص خودش را دارد، فرمود این توبه ای که باید انجام بدهی و اهل بهشت بشوی من به تو بگویم می پذیری یا نه؟ اگر بنا داری قبول نکنی نگویم گفت یابن رسول الله صلی الله علیه و آله می پذیرم، راست هم گفت حضرت علیه السلام هم به او راهنمایی کرد رفت توبه کرد و



با یک حال بسیار پاک از دنیا رفت پاک هم شد یعنی بدون اینکه دیناری بعد از پنجاه سال مال مردم خوری و غصب و رشوه به کسی بدهکار باشد از دنیا رفت. یکی از جهت‌های مهم موعظه شنیدن این است که آدم گوش قبول داشته باشد و الا گفتن آن که آسان است پروردگار خیلی موعظه دارد در قرآن انبیاء موعظه دارند گفتن آن راحت است شنیدن صدا هم راحت است اما مهم پذیرفتن و قبول کردن است که آدم را به خدا وصل می‌کند، قبول بکند برای عمل کردن این میوه موعظه است و الا خود موعظه ریشه است که پیش موعظه کننده است من اگر قبول بکنم این ریشه را در سرزمین وجود من می‌کارد و وقتی که عمل بکنم این تبدیل به شجره طیبه می‌شود این شنیدن خیلی مهم است.

روضه: گوش قبول داشتن حُر بن یزید را نجات داد

چه چیزی حر بن یزید را در کربلا نجات داد؟ همین قبول موعظه، چه کسی او را موعظه کرد؟ هشت روز قبل از روز عاشورا ابی عبدالله علیه السلام او را موعظه کرد آن وقت قبول نکرد روز عاشورا صدای موعظه ابی عبدالله علیه السلام و صدای موعظه عقل خودش و صدای موعظه دل خودش را شنید و پذیرفت برگشت خدمت ابی عبدالله علیه السلام وقتی حضرت علیه السلام یقین به او داد که توبه تو قبول است، برگشت به طرف پروردگار و به وصال حق رسید در راه که داشت می‌آمد پیش خودش اینگونه زمزمه می‌کرد؛

لطف الهی به من خوار و زار	نیز امید است دهد وصل یار
یک نظر آن دلبر مهوش کند	عاقبت کار مرا خوش کند
از می آن ساقی شیرین لبم	مست کند صبح نماید شبنم
در گذرد از گنهم لطف دوست	لطف چنین پر گنهی را نکوست
وقتی نزدیک ابی عبدالله <small>علیه السلام</small> رسید ناله زد؛	
محو کن ای دوست گناه مرا	صبح کن این شام سیاه مرا
رحمتی ای ساتر و غفار من	در گذر از زشتی کردار من



جایگاه موعظه در مسیر بندگی

ای کرمت از ازل اول عطا زن کرم آمرز زما هر خطا
خُر را در آغوش گرفت فرمود سرت را بلند کن در پیشگاه ما کسی نباید سرافکنده باشد
بعد ابی عبدالله علیه السلام رو کرد به قمر بنی هاشم پسر امیرالمومنین علیه السلام یک تقاضا هم از تو
دارم من را ببر کنار خیمه خواهرت زینب علیه السلام با زبان خودم از او عذر خواهی کنم و با زبان
خودم به او بگویم من را ببخش از من بگذر.

جلسه دوم

پذیرفتن موانع موجب خیر دنیا و

آخرت است

از روزگاری که بشر به اراده خداوند در کره زمین زندگی را شروع کرده آنهایی که دنبال خیر دنیا و آخرت بودند از طریق هزینه کردن گوش خود در برابر موعظه، قبول موعظه و عمل کردن به آن خیر دنیا و آخرت خود را تامین کردند، موعظه و نصیحت تنها یک سلسله مطالب محدود نیست که فقط جهت گیری به یکی دو ناحیه زندگی انسان را داشته باشد موعظه و نصیحت یک دفتر جامع و کاملی است یک مدرسه است که در این دفتر و در این مدرسه هر چه که خیر دنیا و آخرت مردم را تامین می کند دیده می شود البته انسان آن مقداری که از راه شنیدن اثر می گیرد از طریق خواندن به آن مقدار اثر نمی گیرد.

امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه صد و ده صفت برای پاکان عالم بیان می کند که انسان وقتی این صد و ده ویژگی را می خواند می بیند که این ویژگیها در مرتبه اول در انبیاء خدا و ائمه طاهرين علیهم السلام بوده و بعد در آنهایی که در این کلاس و در این مدرسه تربیت شدند، یکی از آن ویژگیها که بسیار مهم است حضرت علیه السلام می فرماید «وَقَفُّوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ»^۱ اینها این قدر آدمهای فهمیده ای هستند این قدر آدمهای بیداری هستند این قدر دنبال خیر دنیا و آخرت هستند که گوش خودشان را وقف دانش سودمند کردند چه دانشی بالاتر از موعظه.



۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۴، ص: ۳۱۵.

تنها توقع واعظان از ما

ما انسانها همیشه از زمان آدم تا الان سه موعظه گر داشتیم که اولین آن پروردگار مهربان عالم است و همینطور انبیاء خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام موعظه گرانی که یک توقع بیشتر از شنونده خود ندارند که مردم این موعظه‌ها را این نصیحتها را این بیدار باشها را این عبرتها را با گوش قبول، نه با گوش سر بشنوند، باور نکنند، بپذیرند و عمل نکنند همین هیچ توقع دیگری پروردگار در موعظه کردن آنها ندارد و همین طور انبیاء و ائمه طاهرین علیهم السلام حالا جالب این است که پرونده موعظه آن قدر مهم است که انبیاء خدا با اینکه خودشان واعظ بودند خود، اهل شنیدن موعظه بودند ولی با همه وجود اهل شنیدن بودند.

گوش سپردن به غیر خدا گمراهی است

من یک کتابی دارم فکر کنم الان پیدا نمی‌شود چون قم و تهران ندیدم خیلی وقت پیش این کتاب را خریدم شاید چهل سال است، این کتاب در بیروت هم چاپ شده یک کتابفروش شیعه چاپ کرده در حدود هفتصد صفحه است کل این هفتصد صفحه موعظه‌های پروردگار به پیغمبرانش است اینها غیر مطالبی است که در تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و قرآن مجید است اینها یک سلسله مطالب دیگر تحت عنوان مواعظ الله است که مستمع این موعظه‌ها انبیاء بودند و موعظه گر هم خداوند مهربان بوده پروردگار از باب مهربانیش از باب لطف خودش از باب محبتش برای دستگیری بندگانش نجات بندگانش خیر دنیا و آخرت بندگانش بنده‌های خود را موعظه می‌کند چرا باید آدم نشنوند به چه دلیل به چه علت آدم باید قبول نکند.

خدا در قرآن می‌گوید کل این مواعظ را که شما قبول نکنید، می‌خواهید گوشتان را بدهید جای دیگر هر جای دیگر غیر از گوش دادن به مطالب من گوش بدهید فقط گمراهی است ﴿فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾^۱ این گوش را که من به شما دادم این هوش را که من به



شما دادم این بدن و جان را که من به شما دادم اینها را از من می‌برید و می‌برید وصل به منابع گمراهی می‌کنید برای چه؟ یعنی دستی دستی می‌روید گوشتان را می‌دهید به دهنهایی که این دهنها کار زمستان را می‌کند یعنی یخ بندان ایجاد می‌کند برگها را می‌ریزد درختها را لخت می‌کند گیاهان را خشک می‌کند خیلی دهنها شماها را می‌خشکاند شما را به صورتی درمی‌آورد که نمی‌توانید نهالِ بهشت بشوید نمی‌توانید درختِ بهشت بشوید وقتی بدکاران ریشه را بسوزانند و به قول قرآن مجید از انسان جز هیزم خشکی باقی نمی‌ماند عقل دیگر کار نکند قلب کار نکند فقط دو تا دستگاه در وجود آدم بماند یکی شکم یکی شهوت آن زمان قیمت آدم با شتر و گاو و گوسفند و بز چه فرقی می‌کند.

از سرمایه‌های خدادادی به درستی استفاده کنیم

عمر خود را در چه پایان برده ای قوت و قُوّت در چه فانی کرده‌ای
گوهر دیده کجا فرسوده‌ای پنج حس را در کجا پالوده‌ای

حس لامسه حس ذائقه حس سامعه حس باصره حس شامه پنج حس را کجا پالوده‌ای اینها را کجا خرج کردی این را باید به بعضی از جوانها گفت که واقعاً خدا این پوست زیبایی که روی بدن تو کشیده هدفش این بوده که این پوست را به بدن نامحرم تماس بدهی که لذت ببری این چشم را داده که هفتاد هشتاد درصدش خرج دیدن نامحرم بشود حالا نامحرم خودش را نمی‌پوشاند من برای چه نگاه بکنم؛

چشم و هوش و گوش و گوهرهای عرش خرج کردی چه خریدی تو ز فرش

اینهایی که همه را خرج زمین کردی در مقابل چه گرفتی خرج کردی چی گيرت آمد؟ خیلها عمر را ضایع می‌کنند خیلها عمر را تلف می‌کنند اما بعضیها خیلی آدمهای بیداری هستند در کتابها نوشته یک کسی از شهر خودشان هفتصد فرسخ راه رفت برای اینکه خدمت یک عالم الهی برسد برای پرسیدن هفت تا مطلب این طوری آدم خرج بشود ارزش دارد.



قرآن موعظه‌ای است برای همگان

ابتدای سخن عرض کردم موعظه یک معنی گسترده‌ای دارد یعنی تمام حرفها و سخنها و مطالبی که همه نواحی وجود انسان و دنیا و آخرتش را سیراب می‌کند، در قرآن خداوند با «یا أَيُّهَا النَّاسُ» خطاب به کل انسانها کرده، یعنی همه شما را دوست دارم یعنی دوست دارم همه شما اهل نجات باشید یعنی دوست دارم همه شما اهل کرامت بشوید یعنی دوست ندارم هیچ کدامتان در این زندگی در چاله و در چاه بیفتید و سقوط بکنید اگر «ناس» را خدا دوست نداشت روی خود را برمی‌گرداند و تا قیامت با آنها قهر بود و حرف نمی‌زد، اما پروردگار یعنی وجود مقدسی که علم و حکمت و رحمت و لطف و کرم و احسانش بی‌نهایت است رو به ما کرده و ما را مورد خطاب قرار می‌دهد، او کجا و یک مشت خاک کجا اصلاً ما با حضرت باری تعالی در هیچ چیز قابل مقایسه نیستیم ما این قدر در کنار او کوچک هستیم که به حساب نمی‌آییم آن هم در این سیاره خاکی پروردگار چقدر لطف کرده که به جانب ما رو کرده و با ما حرف زده و ما را مورد خطاب قرار داده «یا أَيُّهَا النَّاسُ» ای همه انسانها همه مردان همه زنان همه پیران همه جوانان می‌دانید من برای شما چه فرستادم می‌دانید که قبلاً به شما لیاقتش را داده بودم تا برای شما بفرستم چون اگر در شما لیاقت نمی‌دیدم محل به شما نمی‌گذاشتم اعتنا به شما نمی‌کردم اما به شما اعتنا دارم توجه دارم لیاقتش را قبلاً به شما دادم چه فرستادم من خدا «یا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»^۱ پروردگار برای شما موعظه فرستاده کل قرآن از اول تا به آخر «مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ» است.

فهم قرآن موجب دوری از بت‌های زمان می‌شود

اگر شما «بسم الله» را بفهمید و دل به معنای آن بدهید، «الله» را که بشناسید سودش این است که تمام بت‌های درون و برون را دور می‌ریزد یعنی با کلمه «الله» می‌فهمید که هر



چه بت از زنده و مرده در این عالم است آشغال است، بت مرده مثل پول و مقام و شهرت، بت‌های زنده هم مثل فرعون، نمرود، شداد، معاویه، یزید، هارون، مامون در زمان قدیم و در زمان ما هم همین بت‌هایی که در اروپا و آمریکا نصب است اواما، کامرون، اینها همه بت زنده هستند و یک عده‌ای هم اینها را بندگی می‌کنند مخصوصاً دولتهای عربی که غلام حلقه به گوش آنها هستند، اواما را عبادت می‌کنند، اواما وزیر جنگش را فرستاده خاورمیانه به ملاقات با شاه مُردنی عربستان که یک قدمی مرده شور خانه است یک ملاقات با اماراتیها کرده چند میلیارد دلار اسلحه به اینها فروخته به اینها گفته بخر، اگر نخری باید از روی این تخت کنار بروی، آنها هم گفتند چشم، ما بنده شما هستیم، پولهای نفت این ملت پابرهنه عربستان و امارات را می‌دهیم به شما و این آهن پاره‌های که دیگر به درد خودتان نمی‌خورد را بدهید به ما.

درک رحمانیت خدا موجب ترک حرام خواری است

اگر آدم همین «بسم الله» تنها را بفهمد کار تمام است، «الله» یعنی وجودی که جامع تمام صفات کمال است، با کلمه «الله» می‌فهمید که کلید دار این عالم خداست و اینهایی که به عنوان کلید دار عَلم کردند همه آنها دروغ هستند بت هستند، اما کلمه «الرَّحْمَن» که از لوازم رحمانیت پروردگار، پهن کردن سفره پر از روزی است، وقتی آدم «الرَّحْمَن» را بفهمد در عمر نود ساله خود قدمش به طرف یک نصف لقمه حرام پیش نمی‌رود، وقتی بفهمد ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾^۱ با نان و پنیر حلال می‌سازد و دنبال چلوکباب برگ پهن و مرغ شکم پر حرام نمی‌رود، می‌گوید من چند روز در این دنیا مهمان هستم پروردگار رحمان من گفته چند روز نوبت توست که رو به روی نان و پنیر بنشینی رو به روی آبگوشت بنشینی رو به روی نان و ماست بنشینی، چند روز هم نوبت توست که رو به روی چلوکباب و رو به روی مرغ بنشینی، تنظیم روزی مال اوست به من چه، من اگر یک روزی خودم را جلوی نان و پنیر نشاندم سر این سفره به هیچ وجه هوس چلوکباب حرام نمی‌کنم.



قرآن برای خیر و دنیا و آخرت ما «بَس» است

«الرحیم» یعنی وجود مقدسی که در مقابل اندکی عمل خوب، اندکی عبادت و خدمت به خلق در چهل پنجاه سال بهشت ابدی دائمی همیشگی را که نعمت آن کم نمی‌شود به انسان می‌دهد با همین «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آدم موحد می‌شود حلال خور می‌شود اهل عبادت می‌شود اهل عمل خالص می‌شود اهل خدمت به بندگان خدا می‌شود همین قرآن را آدم بفهمد، «قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ» همین موعظه خدا را بفهمد برای او بَس است، که یک وقتی یک ظریفی می‌گفت این لغت «بَس» در عربها هم زیاد است مثلاً مسافر می‌نشیند در تاکسی عرب زبان، تاکسی راه می‌افتد می‌گوید برو فلان جا می‌رسد به آن مقصد به راننده می‌گوید «بَس» یعنی دیگر توقف کن تمام است، دیگر من پیاده می‌شوم قرآن مجید با حرف «ب» شروع شده اولین صفحه قرآن شروع آن با «ب» است «بِسْمِ اللَّهِ» آخر قرآن هم پایانش با حرف «سین» است ﴿مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ﴾^۱ شما آن «ب» اول قرآن را به «سین» آخر بچسبان می‌شود «بَس» یعنی بنده من برای تامین خیر دنیا و آخرت این قرآن من با توضیحات و تعلیمات پیغمبران و اهل بیت من برای تو «بَس» است کجا می‌خواهی بروی که بیشتر از این سفره گیرت بیاید جای دیگر بروی فقط گمراهی است.

قرآن از بین برنده تمامی رذائل نفسانی است

«قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ» اگر این موعظه من را گوش بدهی تمام بیماریهای باطن تو از قبیل حسد، حرص، کبر، غرور و عُجْب علاج می‌شود، آدم قرآنی حسود نیست، راحت است حالا هر کس هر نعمتی دارد هر کس هر شکلی دارد آدم قرآنی می‌گوید اینها را خدا به او داده برای من هم که در حد خودم داده برای چه به این حسد ببرم و همیشه در خودم بجوشم که این چرا نعمت دارد یک کاری بکنم زمین



گیرش بکنم که راحت بشوم آدم اهل قرآن بخل ندارد آیات قرآن بخل را معالجه می کند اما در گرو این است که من این موعظه خدا را راجع به مال و ثروت گوش بدهم و قبول بکنم، اما اگر خودم را معالجه نکنم در سوره توبه و آل عمران اعلام قطعی کرده ثروتمند بخیل هر کس می خواهد باشد و هر چه می خواهد باشد اهل جهنم است یعنی این بخل نمازها و روزه های او را می سوزاند «و شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ» این موعظه من اگر بپذیرید و عمل بکنید و آن را در زندگی خود کاربردی بکنید همه بیماریهای درونی شما را درمان می کند.

قرآن برای مومنین هدایت و رحمت است

«و هُدًى» این کلمه مصدر بوده و به معنی جمع است یعنی سراسر این موعظه من، یعنی از اول قرآن تا آخر قرآن من نسبت به تمام امور لازم، شما را راهنمایی می کند، چراغ راه است در پایان آیه می فرماید «و رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ» مومنین یعنی آنهایی که باور می کنند اول آیه می گوید «ناس» چون خلیفها قبول نمی کنند و سر برمی تابند و سراغ این موعظه نمی آیند اما آنهایی که می پذیرند و باور می کنند برای آنها درمانگر بیماریهای درون، هدایتگر و رحمت است یک بار دیگر آیه را گوش بدهید چقدر این آیه نورانی است «بِأَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» کل قرآن موعظه است.

مقدمه روضه: وجود معصومین علیهم السلام تماماً قرآن بود

چقدر پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت وابسته به این قرآن هستند چقدر عاشق قرآن بودند اصلاً قرآن با وجود اینها یکی شده بود اینها خودشان تبدیل به قرآن عینی قرآن انسانی شده بودند یعنی صدیقه کبری علیها السلام همه قرآن بود پیغمبر صلی الله علیه و آله همه قرآن بود ائمه طاهرین علیهم السلام همه قرآن بودند.

روضه: قرآن خواندن سر مطهر ابي عبدالله علیه السلام در بالای نیزه

سرشان هم که دشمن از بدن جدا کرد اما آنها را از قرآن نتوانست جدا بکند همه قرآن بودند قرآن عینی لذا سر بازار کوفه در مقابل این مردم نفهم و تماشاگر و اینهایی که حکومت یزید را قبول کردند و یک عده‌ای از افرادشان آمدند کربلا جنایت کردند سر بریده بالای نیزه شروع کرد به قرآن خواندن بله سر را از بدن جدا کردند اما امام علیه السلام را از قرآن جدا نکردند امام علیه السلام خودش شده بود قرآن وقتی صدای قرآن بلند شد آن هم از آن گلو آن هم از آن زبان آن هم با آن لحن الهی و ملکوتی خواهر دو شبانه روز بود صدای ابي عبدالله را نشنیده بود برادر را زیارت نکرده بود تا صدا را شنید یک دختر کوچکی هم از ابي عبدالله علیه السلام در دامن زینب کبری علیه السلام در محمل نشسته بود دختر امیرالمومنین علیه السلام سر از محمل آورد بیرون یک نگاه به این سر خون آلود کرد

به مهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی بریدی از چه با ما روزی آخر آشنا بودی که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر مگر زخم تو را این گونه دارویی دوا بودی اگر با من حرف نمی‌زنی من طاقت می‌آورم اما یک کلمه با این دخترت حرف بزنی دارد خیره خیره به سر بریده تو نگاه می‌کند نزدیک است قلبش از کار بیفتد.



جلسه سوم

خردمندان برای موعظه گران

احترام خاص قائل بودند

خردمندان و اهل عقل، اهل بینش برای موعظه گران احترام قائل بودند و در عین اینکه خودشان از عقل پخته‌ای برخوردار بودند ولی برای شنیدن مواعظ و نصایح موعظه گران آمادگی نشان می‌دادند و در برابر آنها تواضع می‌کردند، زانوی ادب به زمین می‌گذاشتند مردم را هم تشویق می‌کردند که بروند موعظه‌های آنها را بشنوند این دو کار از شخصیت‌های زیادی در کتابها نقل شده که دو قطعه آن را من برای شما می‌گویم یکی از کسانی که در تاریخ حکومتها از نظر وزارت یک مرد کم نظیر و قوی و فوق العاده‌ای بوده «خواجه نظام الملک طوسی» است اهل ایران بود و متولد نزدیک خراسان شهر طوس آدم درس خوانده‌ای بود آدم خردمندی بود و سه دوره در زمان سه پادشاه در روزگار سلجوقیان نخست وزیر ایران بود شاید نقشه جغرافیایی ایران را در زمان سلجوقیان دیده باشید ایران روزگار خواجه ده برابر ایران الان بود و خواجه آن کشور پهناور را در حد خردمندی خودش عاقلی خودش خوب اداره می‌کرد البته عمرش را نگذاشتند ادامه پیدا بکند و او را ترور کردند، یک چند تا کتاب خیلی مهمی هم در مملکت داری و سیاست مداری دارد ایشان یک روزهایی را قرار داده بود که قدیمها می‌گفتند روز بارِ عام یعنی در نخست وزیری باز بود و جلوی کسی را نمی‌گرفتند و از هر طبقه‌ای از طبقات مردم راه می‌دادند تا با ایشان ملاقات کنند مشکلات خودشان را بگویند پیشنهادهایی دارند بیان بکنند این اخلاق خیلی خوبی است که آدم دردها و مشکلات و بن بستها و سختیها را از زبان خود مردم بشنوند



نه اینکه در یک اتاق در بسته خودش دید بزند یا احتمال بدهد که مردم این دردها را دارند این مشکلات را دارند این سختیها را دارند حُسن حاکم به این است که از زبان خود مردم و بدنه مردم مشکلات و سختیها و دردها را بفهمد یک روزی در این مجلس بارِ عام علما و مدیران کل بودند نظامیان با مقام بالای نظامی بودند یک مرتبه دیدند یک کسی با لباس معمولی با لباس کهنه وارد مجلس شد.

هیچگاه در قضاوت عجله نکنید

با قیافه هم نمی‌شود شناخت که طرف چه کسی است، نباید زود قضاوت کرد و زود فتوا داد انسان باید صبر بکند ببیند همین لباس کهنه‌ای چه می‌گوید چه حرفی می‌زند از طریق سخن گفتنش می‌شود به شخصیت او پی برد؛

تا مرد سخن نگفته نباشد عیب و هنرش نهفته باشد

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید «الْمَرْءُ مَجْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ»^۱ هر کسی تمام هویت و شخصیت او زیر زبانش پنهان است صبر بکنید حرف بزند معلوم می‌شود که از چه قدر و ارزشی برخوردار است این عجله کردن در قضاوت همیشه، همه جا و در میان هر جمعیتی کار نادرستی است، اسلام به جای عجله در قضاوت یک راهنمایی بسیار با ارزشی به ما کرده، گفته اگر کسی را دیدی در برنامه‌ای، در کاری، در برخوردی که به نظر تو ناپسند آمد، طرف هم یک طرف قابل قبولی است عمل او را حمل بر صحت کن یعنی بگو مسلمان است مومن است من باطن قضیه را خبر ندارم این آدم هدف خوبی دارد.

حکایتی از خردمندی «میرداماد»

یکی از بزرگترین چهره‌های اسلام نه فقط شیعه از نظر علمی، عقلی، عرفانی و استادی «میرداماد» است اهل گرگان بود در نوجوانی طلبه حوزه اصفهان بود خیلی رشد کرد و قوی شد این مرد الهی جزء اساتید فیلسوف معروف جهانی «صدر المتالهین شیرازی»

۱. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ص: ۴۹۷.



است صدر المتالهین بخشی از اخلاق و علمش را از ایشان دارد روزگارش هم روزگار حکومت شاه عباس صفوی بود همین امروز هم شما توقع یک همچین کاری را از یک طلبه ندارید تا چه برسد به یک شخص عالم مشهور خردمند حکیم استاد مسلم حوزه علمیه آن روز اصفهان، که بیاید برود در قهوه خانه بنشیند آن هم قهوه‌خانه‌هایی که جای یک مشت کبوتر باز و لات و لأبالی است، شما من می‌شناسید از سال پنجاه تا الان اینجا ساکن بودم اگر در همین خیابان در یک قهوه خانه ببینید من قاطی افرادی که به نظر شما مناسب با من نیستند شدم و کنار آنها دارم می‌گویم و می‌خندم و چایی می‌خورم خیلی تعجب می‌کنید، که جای این آدم در حوزه و محراب و منبر است به این یک چیزی شده که آمده قهوه‌خانه‌ای شده حالا خیلی که احترام بکنند نگویند این دیوانه شده یا عقلش پاره سنگ برداشته، مردم از عالم دین این رفتار را توقع ندارند، اما پیغمبر ﷺ می‌فرماید زود قضاوت نکنید فتوا ندهید عمل مسلمان را حمل به صحت کنید بگویند این کارش درست است من باطن جریان را نمی‌دانم.

نشستن «میر داماد» در قهوه خانه و خوش و بش کردن با کبوتر بازها و لاتها و افراد بی‌درو و پیکر زیاد دیده شد نهایتاً به شاه عباس شکایت کردند برای شاه عباس هم خیلی سنگین بود باور کردنی نبود میرداماد در قهوه خانه با لاتها و کبوتر بازها نشست و برخاست کند به آنها گفت اشتباه نمی‌کنید گفتند ایشان این روزهای معین را می‌رود آنجا شما مامور بفرستید ببینید برای چه می‌رود مامور حکومتی نزد او رفته و علت را جویند می‌شود ایشان می‌گوید: من لباس پیغمبر ﷺ تنم است مسئولیت من فقط درس دادن به طلبه‌ها نیست ملاصدرا ساختن نیست آن مسئولیت ویژه‌ای است که از عهده همه برنمی‌آید اما یک مسئولیت عام الهی بر عهده من است که ابدأً از این مسئولیت نباید شانه خالی بکنم چون فردای قیامت با این علمم با این زبانم با این اخلاقم که می‌توانم مردم را هدایت بکنم جواب خدا را نمی‌توانم بدهم، من اگر اعلام بکنم کبوتربازها و لاتها مثلاً هفته‌ای یک روز بیایید مسجد جامع اصفهان من برای شما منبر بروم هیچ کس نمی‌آید اینها مریضی نیستند که بیایند پیش طبیب اینها بیماری هستند که طبیب باید برود بالای

سر آنها می‌رفت با اینها حرف می‌زد خیلی نرم حلال و حرام الهی را می‌گفت مسائل اخلاقی را می‌گفت از مشتریهای لات و کبوترهای قهوه خانه کم می‌کرد به مشتریهای مسجد اضافه می‌کرد.

اما اینکه من بیایم از در قهوه خانه رد شوم میرداماد را ببینم بروم در مردم بگویم سید هم حالش به هم خورده خبر دارید اختلال روانی پیدا کرده دیوانه شده، اسلام می‌گوید اگر کارش را هنوز نفهمیدی مدتی صبر کن تا بفهمی، زود قضاوت نکن عمل مسلمان را حمل بر صحت کن بگو این خودش خردمند و عاقل است، بی‌هدف نرفته در قهوه‌خانه اگر به جای زود قضاوت کردن حمل به صحت بکنیم خیلی راحت است چون گناهی در پرونده ما نمی‌آید باری در پرونده ما نمی‌آید اما اگر در خانواده و رفقای خودم بچرخم و عالم بزرگ کم نظیری مثل میرداماد را بگویم اختلال روانی پیدا کرده و او را تحقیرش بکنم این گناهش خیلی سنگین است.

وقتی برای شاه عباس مسلم شد که ایشان در قهوه خانه‌های مختلف هم می‌رود یک جا هم نمی‌رود مثلاً یک روز می‌رود در قهوه خانه بازار یک روز می‌آید در قهوه خانه میدان نقش جهان یک روز می‌آید در محل زندگی خود حالا اخلاق و فروتنی و تواضع این مرد الهی را ببینید شاه عباس یک روز به میرداماد گفت: آقا به من خبر دادند یکی از بزرگترین علمای پایتخت که عالم کم نظیری است در قهوه‌خانه‌ها رفت و آمد دارد به نظر شما این کار مناسب شأن یک عالم هست میرداماد در جواب گفت: شاه اتفاقاً من خیلی قهوه خانه‌ها را سر می‌زنم آنجا عالمی تا حالا ندیدم شما می‌گویید عالم کم نظیر پایتخت ولی من با بیشتر قهوه خانه‌ها آشنا هستم در آنها عالمی ندیدم، منظور میرداماد این بوده که جناب شاه این یک خورده‌ای هم که من بلد هستم عنایت خداست نه مال خودم.

از آن طرف می‌رود گمراهان را دستگیری کند از این طرف در پیشگاه خدا تواضع می‌کند و خودش را عالم نمی‌بیند اینهایی که می‌روند درس می‌خوانند چه در دبیرستانها چه در دانشگاهها چه در حوزه‌ها اول واجب است متخلق به اخلاق بشنوند که یک وقت استاد دانشگاه مغرور و متکبر و خودبین و از خود راضی نباشند یک وقت آخوند متکبر خود بین



از خود راضی از آب درنیابند، این دو نوع دانشمندان به شدت در جامعه باید بردبار، با وقار، با ادب، سنگین، نرم، متواضع، مهربان و با محبت باشند و الا اگر فاقد اخلاق باشند نه در دانشگاه می‌توانند آدم تربیت کنند نه در حوزه‌ها می‌توانند انسان الهی تربیت بکنند علاوه بر اینکه تربیت نمی‌توانند بکنند، خرابی اخلاقشان محلصهای آنها را هم خراب می‌کند آنها هم بد بار می‌آیند.

انسان خردمند با اندک مغرور نمی‌شود

حضرت یوسف خیلی پیش از حضرت مسیح بوده الان دو هزار و سیزده است یعنی دو هزار و سیزده سال است از ولادت مسیح گذشته، حضرت یوسف خیلی قبلتر از حضرت موسی بوده، چون قبر او در مسیر رود نیل افتاده بود موسی آمد قبر گمشده او را پیدا کرد و انتقال به جای دیگری داد، یک بچه‌ای که انداختند ته چاه حالا کاروان آمده او را از ته چاه درآورده آمده در بازار مصر از ترس اینکه مبدا این مال یک خانواده مهمی باشد بفهمند و بیابند به کاروانیان گیر بدهند قرآن می‌گوید به قیمت کمی او را فروختند و در رفتند نایستادند که نکند خانواده او پیدا بشود ﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ﴾^۱ ائمه علیهم‌السلام ما این آیه را این طور معنی کردند که پولی که بابت فروش یوسف گرفتند به ده انگشت نمی‌رسید یعنی ده تومان نمی‌شد شش هفت تومان گرفتند و فروختند و رفتند این آدم حالا سر از حکومت مصری درآورده که الان که ما در این مسجد نشستیم از تاریخ تمدن کشور مصر بالای هفت هزار سال است گذشته یعنی زمان یوسف هم آنجا مردم متمدن بودند کتابخانه داشتند استاد داشتند درس داشتند اختراع داشتند این آدم، روز اولی که روی تخت حکومت قرار گرفت قرآن مجید می‌گوید به جانب خدا توجه کرد و گفت: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ﴾^۲ اولاً خدایا این حکومتی که من الان دستم است تو به من دادی و الا

۱. یوسف: ۲۰.

۲. یوسف: ۱۰۱.

من که ته چاه بودم مگر خودم می‌توانستم حکومت بر این مملکت را به دست بیاورم تو زمینه‌های آن را فراهم کردی من حاکم شدم ولی این حکومت من حکومت به کل کره زمین که نیست حکومت به مریخ و ماه و مشتری و زهره و اورانوس که نیست «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» یک حکومتی است در گوشه کوچک دنیا به نام مصر این حکومت دیگر جا ندارد باد در دماغ من بیاندازد جا ندارد سینه من را سپر کند، آخر چیزی نیست اندک است.

آدم عاقل با اندک باد نمی‌کند آدم عاقل با اندک مغرور نمی‌شود آدم عاقل با اندک ریاکار نمی‌شود آدم عاقل با اندک متکبر نمی‌شود مگر چهار رکعت نماز من چه هست که حالا با این بخواهم نظر مردم را جلب بکنم، بروند بگویند به به چه نماز خوانی است اصلاً خودم چه قدر هستم تا به نمازم برسد «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» خدایا اندکی از فهم حقایق پشت پرده را به من دادی این اخلاق پاکان عالم است که شاه عباس می‌گوید یکی از بزرگترین علمای پایتخت من آن هم عالم کم نظیر گزارش دادند می‌رود در قهوه خانه‌ها و با این لات و لوتها و کبوتر بازها خوش و بش می‌کند گفت گزارش ببخود به شما دادند من در قهوه‌خانه‌ها می‌روم در قهوه‌خانه‌ها می‌نشینم عالمی آنجاها ندیدم.

شأن عظیم موعظه گر نزد خواجه طوسی

جلسه خواجه نظام الملک که آراسته شد ژنده پوشی آمد در جلسه یعنی یک آدمی که لباس کهنه وصله دار تنش بود این وقتی از در سالن آمد داخل خواجه نظام الملک تمام قد برای او بلند شد ما هم اگر بودیم خیلی تعجب می‌کردیم که خواجه برای بقیه وزرا و وکلا و ارتشبدها و سپهبدها یک نیم خیز می‌کند یا الله بفرمایید اما اینکه یک ژنده پوش بوده و یک آدمی است که با لباس وصله دار با دمپایی وارد این سالن شده خواجه طوسی که از چهره‌های کم نظیر وزارت دوران تاریخ است به پای او تمام قد می‌ایستد همه تعجب کردند که این کیست یعنی این قدر لیاقت دارد که شخصیتی مثل خواجه نظام الملک تمام



قد برای او بلند شود و بعد هم بایستد با ادب و بعد هم تعارف بکند او را بیاورد کنار دست خودش بنشانند یک چند دقیقه این آدم نشست و بعد خداحافظی کرد رفت خواجه تا این آدم در سالن بود حرف نزد تا وقتی که رفت آنهایی که خیلی نزدیک به خواجه بودند محرم او بودند یعنی می‌توانستند راحت با او حرف بزنند گفتند استاد خیلی برای ما تعجب آور بود که یک آدم ژنده پوش وارد جلسه بشود و شما تمام قد بلند شوید بایستید و دعوتش کنید بیاید کنار دست شما و بعد هم تا نشسته بود شما صحبت نکردید او که بود؟ فرمود این آگاهی است که گاهی من را که در یک جای خلوت می‌بیند نصیحتم می‌کند این خیلی آدم بالارزشی است.

قدردانی از موعظه‌گر در عمل کردن به موعظه آنهاست

نصیحت‌گر در اسلام خیلی ارزش دارد خیلی قدر این کسانی که در بین شما و در همه جای ایران هستند درس خواندند عالم شدند زحمت کشیدند و با قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام در حد علمشان آشنا هستند و می‌آیند وقت می‌گذارند مطالعه می‌کنند پنج روز ده روز ده شب یک ماه رمضان یک محرم با اثرگذاری در زندگی شما، برای شما موعظه می‌کنند و نصیحت می‌کنند را بدانید قدر آنها را بدانید بخصوص که الان شیعه دارد از جیب می‌خورد یعنی ما در ایران هر عالم ربانی نفس دارِ باسوادی که از دست می‌دهیم جایگزین ندارد جای او خالی می‌شود قدردانی از اینها هم به این نیست که کفش آنها را جفت کنیم یا چایی را در سینی برای آنها بیاوریم یا دست به سینه سلام بکنیم اینها قدردانی این افراد نیست قرآن درباره قدردانی دو تا آیه دارد دو تا آیه **﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾** قرآن می‌گوید جامعه جهان قدر خدا را هم نمی‌دانند این خیلی بی‌انصافی است قدردانی از خدا و انبیاء و از نصیحت‌کنندگان دلسوز به این است که به حرف آنها گوش بدهید و عمل بکنید اگر از زبان اینها فهمیدید فلان چیز حرام است دیگر ترک بکنید فهمیدید واجب است دیگر



عمل بکنید اگر گفتند وقتی آدم وارد خانه می‌شود و رو به روی زن و بچه خود می‌نشیند اگر اخلاقی تلخ و زمخت و سخت باشد این آدم قیامت اهل جهنم است چون بندگان خدا را که زن و بچه‌های او هستند در اختیار دارد و آنها را عذاب داده این باید عذاب بکشد، تلخ نباشید عذاب به کسی ندهید بگذارید همه در کنار شما آسایش داشته باشند شاد باشند آرامش داشته باشند البته در کنار زندگی مثبت شما، ممکن است یک جوانی با کسی رفیق بشود آدرس ده تا گناه را به او بدهد بعد این جوان بگوید بیا من تا حالا با کسی این قدر خوش به من نگذشته خیلی رفیق خوبی است خیلی هم سیگار گران به من می‌دهد می‌کشم کیف می‌کنم هم برای من ماهواره می‌گذارد هم برای من سی دی می‌گذارد هم روش ارتباط با دختران را به من یاد می‌دهد این لذت نیست این باز کردن خیابان به وسیله رفیقت برای رفتن به جهنم است آن آرامش نیست آسایش نیست یک کاری کنی که همه بندگان خدا در کنار ما راحت باشند به ناحق از ما دلگیر نشوند به ناحق از ما رنجیده نشوند ده دفعه تلفن نکنند بیست دفعه نیایند در خانه و مغازه بگویند بابا مگر ما جنایت کردیم پنج میلیون از ما دستی گرفتی آن را بده، ما هم مشکل داریم زن و بچه داریم چقدر زیبا می‌گوید حافظ؛

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا شما اگر بخواهید قدر نصیحت کنندگان خود را بدانید باید بهشت را از دست آنها بگیرید و ملک خودتان بکنید این بهترین نوع قدردانی از موعظه گر و نصیحت کننده است چون اینها با این حرفهایشان می‌خواهند بهشت را به شما بدهند جهنم را می‌خواهند از شما بگیرند خیر به شما بدهند شر را از شما بگیرند.

روضه بوسیدن دستان حضرت عباس توسط امیر المومنین علیه السلام

امروز در تقویمها هم نوشتند مصادف است با روز درگذشت یک نامادری بی‌نمونه در کره زمین نامادری بی‌نمونه یعنی یک نامادری که چهار تا بچه بی‌مادر زهرآلود کنار او احساس می‌کردند مادر واقعی دارند یعنی از زمان آدم تا حالا نامادری به این پاکیزگی و درستی و



فضیلت و کرامت روحی نیامده تمام دنیا از نامادرها می‌نالند اما اهل بیت علیهم‌السلام به این نامادری ارادت می‌ورزند وقتی خبر دادند به امیرالمومنین علیه‌السلام خانمت فارغ شد اولین بچه او به دنیا آمد امام علیه‌السلام با عجله آمد خانه کنار بستر ام البنین علیها‌السلام قنداقه این بچه را که یکی دو ساعت بود به دنیا آمده بود از کنار دست مادر بلند کرد روی دست گرفت به قیافه نگاه کرد به چهره نگاه کرد به رشادت نگاه کرد و همین طوری که داشت نگاه می‌کرد آرام داشت بند قنداق را باز می‌کرد دو تا دست بچه را آورد بیرون مادر دارد نگاه می‌کند دیگر همه ما می‌دانیم مادر، مادر است یعنی نمی‌تواند ببیند که مثلاً روی دست بچه یک عرق سوز کوچولو افتاده تحملش را ندارد دست بچه را آورد بیرون آستینهای بچه را بالا زد ام البنین علیها‌السلام دید امیرالمومنین علیه‌السلام دارد بازوهای این بچه را می‌بوسد و به پهنای صورت اشک می‌ریزد خدایا این بچه تا به دنیا آمد من حسابی او را دیدم چیزی نبود ایرادی نداشت شاید من متوجه نشدم همین طوری که در بستر ناله می‌کرد گفت علی جان علیه‌السلام دو تا دست بچه من عیب دارد خیلی شما را ناراحت کرده که گریه می‌کنید فکر می‌کرد مثلاً دو تا دست لمس است ول است فرمود نه ام البنین علیها‌السلام دستهای این بچه خیلی سالم است اما من دارم روزی را می‌بینم که این جگرگوشه من روی اسب نشسته یک مشک آب را می‌خواهد به سوی خیمه‌های حسینم علیه‌السلام ببرد برای بچه‌ها، که حرامیان جلوی او را می‌گیرند او را محاصره می‌کنند دو دست او را از بدن جدا می‌کنند دارم می‌بینم با دست جدا در حالیکه خون دارد می‌ریزد می‌گوید:

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي إِنِّي أَحَامِي أْبْدَأَ عَنْ دِينِي
وَعَنْ إِمَامٍ صَادِقِ الْيَقِينِ نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ

جلسه چهارم

بنای ساختمان انسانیت با کوشش

سپردن به موعظه

سخن درباره موعظه و جایگاه موعظه و آثار موعظه و اینکه هر انسانی واقعاً مسئول است که موعظه موعظه کنندگان و نصیحت نصیحت کنندگان را به گوش قبول نه گوش سر بشنود صدا به گوش بخورد و انسان توجه به آن صدا نکند اهمیت به آن صدا ندهد ارزش برای آن صدا قائل نباشد سودی برای او ندارد منفعت برای او ندارد اثری برای او ندارد آن نتیجه نهایی موعظه عمل کردن است، که این عمل کردن نتیجه شنیدن با گوش پذیرش است وقتی انسان به موعظه‌ها و نصایح عمل می‌کند در حقیقت دارد ساختمان با عظمت آدمیت و انسانیت را در وجودش بنا می‌کند و می‌سازد.

یک موعظه خدا در انجیل ترک خواسته‌های نامشروع است

در جلسات قبل شنیدید خداوند اهل موعظه است، چنانکه خود حضرت حق در اوائل سوره یونس می‌فرماید ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۱ یعنی از جانب تربیت کننده شما، ادب کننده شما، رشد دهنده شما، برای شما موعظه آمده، تمام قرآن موعظه است کتابهای گذشته خداوند هم موعظه بوده در تورات و انجیل هم موعظه نازل شده نه این تورات و انجیل دست خورده تحریف شده ائمه علیهم‌السلام ما از آن تورات واقعی و انجیل واقعی موعظه‌هایی

۱. یونس: ۵۹.



را نقل کردند، خیلی وقت پیش دیدم امیرالمومنین علیه السلام می فرماید یکی از موعظه‌های انجیل مسیح این است که به مردم می گوید کسی که خواسته‌های نامشروع خود را ترک نکند و گوش ندهد به آن خواسته‌ها چون خواسته‌های نامشروع را هر کس گوش بدهد مثل این اروپاییها و آمریکاییها و کمونیستها و بوداییها می شود یعنی یا گاو پرست و پول پرست و شکم پرست و قدرت پرست می شود اما اگر آدم خواسته‌های نامشروع خود را ترک نکند و به آنها گوش ندهد انسان تربیت می شود اگر کسی خواسته‌های نامشروع خود را رها نکند از تمام آفتهای دنیا و آخرت در امان می ماند.

البته انجیل به زبان عبری است امیرالمومنین علیه السلام ترجمه کردند به عربی، چون ما اعتقاد داریم ائمه ما به لغات وارد بودند و زبان حیوانات را هم درک می کردند هر حیوانی هر نوع صدایی داشت اینها معنی آن صدا را درک می کردند الان در زمان ما دانشمندان حیوان شناس ثابت کردند گربه ده نوع صدا از خودش تولید می کند و هر صدایی مخصوص به مسئله‌ای است مطلبی است قطعاً ائمه ما از حضرت سلیمان مقام روحی و عقلی و معنویشان بالاتر بوده، خدا در سوره نمل از قول سلیمان نقل می کند با هد هد که حرف می زد جواب هد هد را می شنید و می فهمید با مورچه که حرف می زد جواب مورچه را می شنید و می فهمید فرمود به مردمش **﴿عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ﴾** زبان پرندگان را به ما یاد دادند.

من یک روایتی دیدم از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام این را آماده کردم هنوز فرصتی را در جلسه‌ای به دست نیاوردم که این روایت را بگویم حدود پنجاه پرنده و حیوان را ابی عبدالله علیه السلام اسم می برد و صداهای آنها را ترجمه می کند و می گوید که اینها چه می گویند حرفشان چیست تمام صداهایی که ابی عبدالله علیه السلام ترجمه کردند موعظه و نصیحت و حکمت و افزودن علم به انسان است آن وقت من از قول امیرالمومنین علیه السلام دیدم که این جمله عبری انجیل را ترجمه به عربی کردند این شده **﴿مَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ فَقَدْ سَلِمَ عَنِ**



الآفات^۱ کسی که امیال و خواسته‌های نامشروعش را رها نکند گوش ندهد به او اسیرشان نشود پابند آنها نشود مطیع آنها نشود از همه آفات دنیا و آخرت در امان می‌ماند، یک جمله جالبی هم خود امیرالمومنین علیه السلام دارند می‌فرمایند اگر مردم بنا باشد اهل پند گرفتن و قبول کردن موعظه باشند تمام این آفرینش کتاب موعظه است اما امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید پند گیرنده خیلی کم است اگر بنای به پند گرفتن باشند کل عالم کتاب پند است.

نصیحت جغد به انوشیروان

بعضی از خردمندان از زبان حیوانات پندهای خیلی جالبی درست کردند برای عالمان برای محصلها برای پدرها برای مادرها برای جوانها که یک نمونه آن کتاب با ارزش کلیله و دمنه است این کتاب واقعاً خواندنی است این کتاب در هند به وسیله حکمای هند نوشته شده اولین کسی که ترجمه به زبان ایرانی کرده بوذرجمهر حکیم نخست وزیر انوشیروان است و اولین کسی که به عربی برگردانده ابن مُقَفَّع در بغداد است من کتاب ابن مُقَفَّع را دارم کلیله قدیمی را هم دارد یک کلیله‌ای را هم از زبان فارسی ساسانیان برگردانند به زبان فارسی ایرانی که برگردان کننده آن ملا حسین کاشفی سبزواری است خواندنی است این کتاب چون بوذرجمهر این کتاب را از هندی که تماشای زبان حیوانات است و نصیحت، به ایرانی زمان ساسانیان برگردانده.

یک روزی انوشیروان با این بوذرجمهر نخست وزیر خود دوتایی بدون مامور و بدون محافظ داشتند از یک محل دوری پایینهای شهر رد می‌شدند بینید حالا این حیوان پرنده چقدر زیبا انوشیروان را نصیحت کرد که بیدارش کند به مردم برسد مشکلات مردم را حل کند درد مردم را دوا کند رسیدند کنار یک خرابه دو تا جغد داشتند با همدیگر حرف می‌زدند انوشیروان به بوذرجمهر گفت زبان این دو تا را می‌فهمی گفت کاملاً گفت: چه می‌گویند اینها؟ گفت: این دو تا جغد هر دو نر هستند و یکی از آنها یک جغد ماده دارد به

۱. جامع الأخبار (للسعیری)، ص: ۸۴

اصطلاح دخترش است یکی از آنها یک جغد نر دارد پسرش است دختر این جغد دست راستی دیگر به سن ازدواج رسیده پسر این جغد دست چپی آن هم به سن ازدواج رسیده پدر پسر آمده پیش پدر دختر می‌گوید آماده باش حاضر باش قبول کن این دخترت را من برای پسرم برای ازدواج دعوت کنم قبول کن این جغدی که پدر جغد ماده است به اصطلاح پدر عروس است دارد به این جغدی که پدر نر است پدر داماد می‌گوید من دخترم مهریه‌اش خیلی سنگین است می‌تواند پسرت مهر دخترت من را بده نقد هم باید بدهد گفت مهریه دختر تو چقدر است جغد معمولاً کجا زندگی می‌کند در خرابه پدر عروس به پدر داماد گفت مهریه دخترت من صد هزار خرابه است قباله هر صد هزار تا را باید بنویسی پدر جغد نر، پدر داماد به او گفت که جناب جغد اصلاً صد هزار خرابه وجود دارد اگر وجود داشت که من به نام دخترت می‌کردم اما صد هزار خرابه در این مملکت وجود دارد؟ گفت: بله وجود دارد پدر عروس گفت گفت تو آدرس داری گفت آدرس نمی‌خواهد تا این انوشیروان حاکم این مملکت است هر چه دلت بخواهد خرابی و خرابه پیدا می‌شود یعنی انوشیروان آیا خداوند زمام امور یک کشور را به تو داده که خرابیها را آباد بکنی یا به خرابیها اضافه بکنی؟ چقدر غافل از حال این ملت هستی که جغد دارد به آن جغد می‌گوید تا این شاه است خرابه هر چه دلت می‌خواهد پیدا می‌شود، نصیحت گران دلسوز از هر موقعیتی برای نصیحت کردن حاکمان استفاده می‌کردند اصلاً کتاب نوشتند «نصیحة الملوک» یعنی موعظه و نصیحت برای پادشاهان.

داستانی لطیف از موعظه یک زاهد به حاکم زمان

همه نیاز به موعظه دارند خیال نکنید ما هم که موعظه بلد هستیم و کتاب خواندیم نیاز به موعظه نداریم ما هم تا لحظه آخر عمر نیاز به موعظه داریم و چه موعظه‌هایی غیر از قرآن و روایات در این کتابها نوشتند من می‌خواندم یک حاکمی چقدر این داستان لطیف است یک حاکمی ذکر خیر یک زاهد و قانعی را شنیده بود که یک آدمی در فلان ده زندگی می‌کند واقعاً آدم زاهدی است و آدم قانعی زاهد یعنی چه یعنی آن انسانی که ابداً



چشم به حق کسی ندارد و خودش هم حقی که دارد ولی درآمدش در این حدی که از سفره طبیعت دارد اندک است ولی به این حق قانع است می‌گوید من بار یک لقمه حرام را قیامت نمی‌توانم تحمل کنم من این چلوکباب را نخواستم که بخورم قیامت از داخل شکم من آتش بزند بیرون من با همین نان ماستم نان و سرکه نان و خرما هفته‌ای دو بار نان آبگوشتم قانع هستم تا خدا گشایشی برساند اگر گشایش رساند که شکرش را می‌کنم اگر گشایش صلاحم نبود قیامت من را می‌برد در بهشتی که ﴿جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ پهنای آن پهنای همه آسمانها و زمین است به این آدم زاهد می‌گویند، بعضیها هم می‌گویند زاهد یعنی کسی که از درآمدش بیشترش را هزینه راه خدا و خلق خدا می‌کند دریافت خودش را از ثروت به دست آورده ولی با قناعت زندگی کرده و باقی را انفاق می‌کند.

این حاکم دوست داشت این زاهد را ببیند در آن مسیری که داشت می‌رفت رسید به یک دهی که صد خانواده در آن زندگی می‌کردند، آدرس خانه زاهد را گرفت وارد خانه او شد دید یکی دو تا اتاق تیرچوبی و کاهگلی بسیار ساده‌ای دارد که قدیمها پدر و مادر خودمان هم در آن زندگی می‌کردند اگر یادتان باشد یک گل‌هایی بود اسمش گل سفید بود خانه ما هم این کار را می‌کردند این گل سفید را می‌ریختند داخل سطل آب با یک کهنه می‌کشیدند به دیوارها تا سفید شوند قدیمی‌ها برای زندگی برج اصلاً نداشتند خرج داشتند ولی بسیار کم هزینه، جوانها نمی‌دانند، در قدیم آن وقت که بچه بودیم مادران خانه زاکت زمستان بچه‌ها و شوهر و خودشان را با پشم گوسفندی که می‌ریسیدند، دستکش، جوراب، شال و کلاه می‌بافتند این پشم هم مال چهار پنج تا گوسفندی بود که در حیاطشان بود آن را می‌کشتند و با آن کاری می‌کردند که تا آخر زمستان باقی بماند، فاسد هم نمی‌شد، پدر و مادر ما از امروزی‌ها عالمتر بودند بدون ماده افزودنی سیب و سیب زمینی و انار و هندوانه و خربزه و انگور و گوشت را تا آخر زمستان نگه می‌داشتند.

زاهد یعنی آنی که درآمد دارد کمترینش را خرج زندگی خودش می‌کند بیشترین آن را با خدا معامله می‌کند وارد خانه این زاهد شد دید دو اتاق کاهگلی است یک اتاق آن نصفش فرش است یک چراغ پی سوز هم روی طاقچه است یک رختخواب کهنه هم برای خوابیدن او گوشه اتاق است نشست روی آن فرش ساده گاهی نصیحتها چقدر لطیف است به زاهد گفت اثاثیه شما کجاست؟ آخر نه اینکه خودش حاکم است ده تا اتاق با پرده گران و فرش گران و اثاثیه گران و عتیقه جات و آینه را دیده، زاهد گفت: شما چه کسی هستید و اثاثیه شما کجاست؟ گفت من حاکم هستم و چون مسافرم اثاثی پیش من نیست زاهد گفت من هم مسافرم و اثاثی لازم ندارم یک سفر پنجاه شصت ساله آمدم از رحم مادر تا قبر بعد هم باید بروم طرف قیامت من مثل تو مسافرم و اثاثی لازم ندارم همین دارد زندگی من را اداره می‌کند مگر مسافر چقدر اثاثیه می‌خواهد.

البته زمان ما روزگار سختی است اینهایی که من می‌گویم می‌دانم به دل شما می‌گذرد که ما آن طور نمی‌توانیم زندگی کنیم راست می‌گویید چون اگر ما بخواهیم آن طور زندگی بکنیم می‌توانیم اما خانواده‌های ما نمی‌گذارند زور ما هم به آنها نمی‌رسد ما هم دلمان می‌خواهد زندگی ما مورد رضای خدا باشد ما هم دلمان می‌خواهد برج نداشته باشیم ما هم دلمان می‌خواهد تمام فرشها دست بافت نباشد ما هم دلمان می‌خواهد تخت خواب دو نفره سه میلیون تومانی نخریم ما هم دلمان می‌خواهد در آشپزخانه ما میز و صندلی نباشد اما نمی‌گذارند خدایا دست ما را بسته اند بعد هم اگر نخریم تو خود می‌دانی که زور آنها بیشتر است و ما را بیرون می‌کنند باید بیاییم در مسجد بخوابیم کارمان زار می‌شود.

به قول حاج ملا هادی سبزواری گفتند که حاجی شما فرمودید در حیاط خانه من کسی حق ندارد حیوان حلال گوشتی را سر ببرد اما شنیدیم یک بره امروز بعد از سی سال در حیاط شما کشتند گفت من نکشتم بچه‌های من کشتند بچه‌های من درویش نیستند چکارشان کنم من می‌خواهم حیوانی در حیاط خانه ما بی‌جان نشود اما بچه‌ها آمدند ذبحش کردند تو می‌دانی خدایا ما می‌خواهیم به حداقل قناعت کنیم ما به حلال مسلم تو و به لقمه پاک تو و به یک خانه‌ای که شب برویم داخل آن آسایش داشته باشیم و عبادتی

بکنیم و آرام باشیم قانعیم اما زندگی ما را به ما بدتر از زهر مار می‌کنند چکار کنیم خدا مجبور هستیم یک خورده از حلال بیشتر خرج بکنیم بخیل هم نیستیم دلمان می‌خواهد این اضافه خرجها را بدهیم مشکل چهار نفر را حل بکنیم میلیارد هم نیستیم پول بیشتر برای ما نمی‌ماند اگر بگذارند می‌ماند اما نمی‌گذارند اثاثیه تو کجاست گفت مال تو کجاست گفت من که مسافر هستم مسافر اثاث نمی‌خواهد گفت من هم مسافر هستم مگر من ماندنی هستم من هم روی یک مرکبی سوادم کردند به نام روز و شب به سرعت دارد من را به طرف قبر می‌برد چون هر یک روزی که تمام می‌شود یک روز به قبر نزدیکتر می‌شویم هر یک شبی که صبح می‌شود یک شب به قبر نزدیکتر می‌شویم گفت من هم مسافر هستم مسافر مگر چقدر اثاثیه می‌خواهد.

آفرینش خداوند مملو از درس و موعظه است

همه چیز درس و موعظه است گفته‌های حکیمان، گفته‌های دلسوزان، گفته‌های حیوانات، برگ همین درختان الان امروز که از جلسه رفتید بیرون همین برگ درختان را نگاه کنید خود اینها برای ما درس هستند و با ما حرف می‌زنند که تا دیروز ما مرده بودیم حرکتی نداشتیم فعالیتی نداشتیم یک برگ روی ما نبود لخت بودیم و عریان، خدا ما را زنده کرد، پنجاه سال است که خدا جلوی چشم شما، ما درختان خشک را زنده می‌کند، یک بار هم تو را بعد از مردنت زنده می‌کند.

چهار سال پیش یک دکتری که تخصص بالایی هم دارد آمده بود پای منبر ماه رمضان، یکی دو هفته پیش در تلویزیون او را دیدم یک اختراع طبی مهمی هم کرده بود می‌آید آن روز که آمده بود پای منبر بین دو نماز که دعای ماه رمضان را می‌خواند یک نیم ساعتی فاصله است به من گفت من از دکترهایی هستم که ایمان به قیامت من بتون آورمه است و به زنده شدن مردگان اعتقاد محکمی دارم اگر این هفت میلیارد جمعیت بیایند من را وادار بکنند که زنده شدن در قیامت را منکر بشوم نمی‌توانند گفتیم چطور این اتفاق افتاده احتمالاً قرآن را خوب فهمیدی؟ گفت نه من رشته‌ام طب است قرآن را خیلی نمی‌دانم

ولی چون با کتابهای علمی سر و کار دارم در آنها خوانده ام که کرم ابریشم وقتی که خوراک برگ سبزش تمام می شود شروع می کند به بافتن پیله و پیله را در اندازه بزرگتر از خودش دور خودش می پیچد یعنی وجود خودش را مانند دوک قرار می دهد و این پیله را دور خودش می پیچد این قدر می پیچد تا کار پیله پیچیدن او تمام بشود ولی یک روزنه یک سوراخ یک پنجره کوچک هم برای این پیله نمی گذارد فقط می بافتد و می بندد وقتی که پیله تمام می شود پیله شکل قبر است هوا دیگر داخل آن نیست چون سوراخ در آن نگذاشته می میرد در پیله می میرد به او گفتم آقای دکتر من این را دیدم من کرم ابریشم مرده و خشک شده را دیدم بعد از اینکه در پیله می میرد و خشک می شود تمام می شود یعنی هیچ آثاری از اثرات حیات در این کرم مرده نیست اسم این کار را دانشمندان گذاشتند دگر دیسی، آن وقت ما در دبیرستان می خواندیم بعد از یک مدتی این کرم دراز خشک پوسیده و پوک زنده می شود با دو تا پر با دوازده شانزده جور رنگ منظم پیله را خودش می شکافد می آید بیرون می رود در گلستانها اسمش پروانه ابریشم است یکی از زیباترین پروانه های جهان است و بعد که می آید بیرون شما می روید داخل پیله را نگاه می کنید جنازه نمی بینید چون جنازه زنده شده با دو تا پر و با دو تا شاخک و آمده بیرون گفت من به این دلیل یقین دارم مرده ها از داخل قبرها زنده می شوند خدا جلوی چشم من مرده را زنده کرد.

البته خدا کارهای دیگر هم دارد که قدرتش را ما هم بفهمیم الان دیگر وقت مگس است دیدید که شبها بیشتر می آیند در اتاقها می نشینند نیش می زنند این مگس دو تا چشم دارد چشم ما به این بزرگی یک عدسی در چشم راست و یک عدسی در چشم چپ دارد هر مگس یک چشمش هزار عدسی دارد کنار هم چیده شده و منظم آیا این مگس با این خلقت پیچیده موعظه نیست؟ مگس بما می گوید ای بی دینها ای کسانی که خدا را قبول ندارید اگر عالم خدا نداشت در این حدقه به این ریزی من که اندازه سوراخ ته سوزن هم نیست چه کسی بوده که هزار تا عدسی کار گذاشته؟ گوش بدهید به نصیحت نصیحت کنندگان.



روضه حضرت عباس علیه السلام

هرگز نبری راه به سر منزل إلا تا مرحله پیما نشوی وادی لارا
در حضرت جانان سخن از خویش مگویی قدری نبود در بر خورشید سها را
از درد منالید که مردان ره عشق با درد بسازند و نخواهند دوا را
از دو دست مبارکش خون می ریخت دو تا دستش را قطع کرده بودند دیگر امیدی برای او
نمانده بود که به خیمه‌ها برگردد تا آن وقتی امید داشت که مشک پر از آب بود اما یک
تیر هم به مشک زدند آب روی زمین ریخت
قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق در روز حشر رتبه او آرزو کنند
عباس نامدار که شاهان روزگار از خاک کوی او طلب آبرو کنند
ساقی آب بود و لب تشنه جان سپرد می خواست آب کوثرش اندر گلو کنند
بی دست ماند و داد خدا دست خود به او آنان که منکرند بگو رو به رو کنند
گر دست او نه دست خدائی است پس چرا از شاه تا گدا همه رو سوی او کنند
درگاه او چون قبله ارباب حاجت است باب الحوائجش همه جا گفتگو کنند
از حرفهایی که ابی عبدالله علیه السلام کنار بدنش زد فقط یک جمله آن را برای شما معنی کنم
این جمله این است «وَالْكَمَدُ قَاتِلِي» مغز این جمله این است عباس جان اگر تا امروز
غروب این مردم من را نکشند داغ تو، من را زنده نخواهد گذاشت غصه تو عمر من را
می بزد و قطع می کند.

جلسہ پنجم

احتیاج مومن بہ سہ خصلت

دو روایت از روایات مهم که در کتابهای بارزش ما نقل شده یکی از وجود مبارک رسول خدا ﷺ و یکی از حضرت جواد علیه السلام برای شما قرائت می‌کنم. ابتدا روایت حضرت جواد علیه السلام را می‌گویم چون در روایت حضرت جواد غیر از مسئله موعظه یک مطلب مهم دیگری هم قرار دارد در مقدمه روایت امام جواد علیه السلام می‌فرمایند «الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ تَوْفِيقٍ مِنَ اللَّهِ وَ وَاعِظٍ مِنْ نَفْسِهِ وَ قَبُولٍ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ»^۱ هر انسانی که مومن است و بناست مومن باشد و خیر دنیا و آخرت خودش را تامین بکند نیازمند به سه خصلت است یعنی اگر پاسخ این نیازش را ندهد و این تهیدستی خود را جبران نکند تهیدست و محتاج می‌ماند و بعد از مرگش هم فرصتی دیگر وجود نخواهد داشت که بخواهد نیازش را جواب بدهد یا خلاء خود را پر بکند یا تهیدستی خود را جبران بکند آنی که انسان نیاز دارد و در زندگی او نقش دارد همین جا باید برطرف بکند.

ما فقط به غذا و به آب و به هوا و به لباس و مسکن و کسب نیازمند نیستیم ما یک مخلوق دیگری هستیم ما مثل حیوانات نیستیم، حیوانات عمده نیازشان نیاز مادی است به آنها هم یاد دادند که نیاز مادی خود را چگونه تامین بکنند، از اولی که به دنیا می‌آیند لباس که دارند، نیاز به تولید مثل دارند خدا همه آنها را نر و ماده آفریده به این معنا هم در

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۵، ص: ۳۵۸.

قرآن اشاره می‌کند، به خوراک نیازمند هستند زمین نیازشان را برطرف می‌کند هم علف دارد هم برای آنها علف می‌کارند، بیشتر از این هم نیازمند نیستند حرام گوشت‌های آنها که در صحرا و جنگل زندگی می‌کنند تا تمام بشوند حلال گوشتها را هم خدا جزء مواد غذایی انسان قرار داده، اما ما موجود برتر هستیم ما هم وزن آنها مثل آنها نیستیم ما یک روحی داریم فوق العاده‌تر از آنها ما عقل داریم آنها ندارند ما فطرت داریم آنها ندارند ما برزخ و قیامت داریم به عنوان موجود مسئول و مکلف، آنها مثل ما قیامت ندارند.

قیامت جای عذر خواهی نیست

برای تامین جهت معنوی ما حضرت جواد^{علیه السلام} می‌فرمایند نیاز به سه خصلت دارید؛ باید یک کاری بکنید که بعد از مردنتان دیگر این نیاز را احساس نکنید و با دست پُر بروید از آنهایی نباشید که قرآن در سوره مومنون می‌فرماید وقت مرگ، قبل از اینکه جانتان را بگیرند ناله بزنید «رَبِّ ارْجِعُونِ» ﴿لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾^۱ خدایا ما را برگردان برای چه برمان گردانی «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» چون ما نیازمند به این بودیم که وجودمان را از عمل صالح پر بکنیم و نکردیم حالا که داریم می‌آییم تهیدست هستیم و می‌بینیم درحال وارد برزخ و قیامت می‌شویم آنجا هم هیچ چیز گیرمان نمی‌آید چون ما با برطرف کردن نیازهای معنوی ثروتمند برزخ و ثروتمند آخرت می‌شویم آنی که ثروتمند برزخ است طبق آیات قرآن از نعمتهای برزخی بهره‌مند است طبق آیات قرآن آنی که ثروتمند قیامتی است از نعمتهای قیامت بهره‌مند است آنی هم که گدا و تهیدست و با خلاء وارد برزخ می‌شود بدبخت و بیچاره و گرسنه و عریان و شقی است وقتی هم وارد قیامت می‌شود باز همین‌گونه است و قرآن مجید می‌فرماید در قیامت جای عذر خواهی هم نیست برای اینکه بنای قیامت را به گونه‌ای قرار دادیم که عذر احدی را قبول نمی‌کنم چون عذر خواهی معنا ندارد بلکه عذر خواهی به چند صورت معنی دارد ولی کو زمینه آن؟

۱. مومنون آیات ۹۹ و ۱۰۰.

یک کسی در رحم مادر مُرده، کاری به او ندارند قیامت فرض بکنید از این جنین مرده بپرسند نمازت کو؟ روزه هایت کو؟ خوبی هایت کو؟ خیرت کو؟ می‌گوید من در رحم مادر مُردم آنجا که جای تکلیف نبوده یا دو سالش شده مرده ده سالش شده مرده یا به دنیا آمده لمس به دنیا آمده چیزی هم نمی‌فهمد نه می‌تواند درس بخواند نه می‌شود چیزی را متوجه او کرد این تکلیف ندارد، بر فرض اگر بپرسند چرا تهیدست هستی؟ می‌گوید من که چهل سال زنده بودم اصلاً چیزی نفهمیدم متوجه نشدم. او معذور است، ولی جای عذر خواهی برای ما نیست بگوییم عقل نداشتیم حرفها را بفهمیم بدن سالم نداشتیم عمل به آیات بکنیم، چشم نداشتیم که با تماشای آثار تو پی به تو ببریم گوش نداشتیم که صدای حق را بشنویم، در حد خودمان پول نداشتیم که یک کار خیری بکنیم همه را که داشتیم، پس جای عذرخواهی نیست و اگر هم کسی میدان عذرخواهی پیدا بکند که نمی‌کند عذرش را قبول نمی‌کنند چون جای قبول کردن نیست، تمام سرمایه‌های لازم را خدا به او داده بود ولی او به کار نگرفت این دیگر جای عذر خواستن ندارد.

فرصت جبران کاستی‌ها در قیامت وجود ندارد

وقتی یک آدمی به قول فیض کاشانی زمین آماده دارد، ده هکتار زمین دارد آب هم دارد تراکتور هم دارد قدرت هم دارد دانه نباتی هم دارد بهار هم آمده است، اما او از داخل خانه تکان نمی‌خورد نه بیل برمی‌دارد نه پشت تراکتور می‌نشیند نه دانه‌ها را می‌رود بکارد نه آب در زمین می‌اندازد، این آدم تابستان بنشیند به باغ‌های پرمحصول دیگران نگاه کند و گریه کند که چرا من ندارم، این چرا من ندارم غلط است، تو هم اگر تنبلی نمی‌کردی الان صاحب این محصولات زیادی بودی، تو تمام مایه‌های آن را داشتی تو هم می‌توانستی الان صد تا کامیون گندم بفروشی تو هم می‌توانستی الان روزی دو تا خاور هفت تن گوجه و گیلان بدهی میدان، گریه تو بی‌جاست چون و چرای تو بی‌جاست عذر باید جا داشته باشد وقتی جا ندارد اصلاً حرفش را آدم نباید بزند اعلام نباید بکند پروردگار هم گوش نمی‌دهد، در آیات خداوند می‌فرماید اگر هم عذر خواهی بکنند پذیرفته نخواهد شد البته در



این زمینه حرفهای دیگر هم قرآن دارد یکی از آنها این است که اگر انسانی در قیامت محکوم رفتن به دوزخ شد دیگر کار او تمام است باید برود جهنم قرآن مجید با حرف «لو»^۱ می‌فرماید یعنی چیزی که ممتنع است اصلاً تحقق پیدا نمی‌کند و به وجود نمی‌آید با حرف «لو» آیه را شروع می‌کند حالا فرض محال که محال نیست قرآن می‌گوید اگر بخواهد با خدا معامله بکند خودش را از دوزخ آزاد کند قرآن می‌گوید برای آزاد کردن خودش اگر تمام ظرفیت کره زمین یعنی تمام خشکیها، دره‌ها، صحراها، دریاها، اگر تمام ظرفیت زمین را به تعبیر بنده پر از طلای بیست و چهار عیار بکند فرض کنید حالا بشود که همچین کاری را در قیامت انجام داد، ابداً شدنی نیست چون در دعای ابو حمزه زین العابدین علیه السلام می‌گوید مرده‌ها که زنده می‌شوند و از قبر درمی‌آیند همه عریان هستند آن کفن را که به آنها داده بودند ندارند حالا قرآن می‌گوید فرض کنید یک کسی که محکوم به عذاب شده برای نجات خودش کل ظرفیت زمین را از طلای ناب پر بکند یک برابر دیگر هم به آن اضافه بکند یعنی دوباره به اندازه کل ظرفیت کره زمین که حالا پر طلاست به همان وزن باز هم طلا بیاورد و در برابر آزاد کردن خود از جهنم به من بدهد، از او قبول نخواهم کرد بر فرض که بشود که حالا شدنی هم نیست.

به قدر وسعتان عمل صالح انجام دهید

سرمایه در قیامت فقط ایمان و عمل صالح و قلب سالم است آیه هم می‌فرماید **﴿إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾**^۲ یعنی باید در حد خودت عمل صالح داشته باشی، شما در ذهنتان یک وقت نگویید خیلی سخت است نه خیلی سخت نیست، دین سختی ندارد خیلیها عمل صالحشان کم است چون وسعتشان بپیر از آن نیست، تا آخر عمرش به اندازه اینکه مشهد

۱. مانده: ۳۶: **﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَ مِمَّا كَفَرُوا لَعَتَدُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا تَقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾**

۲. شعراء: ۸۹



برود و بیاید پول گیرش نیامده چه برسد به اینکه دوازده میلیون تومان بدهد برود مکه، زکات و خمس به او تعلق نگرفته پولی نداشته که یک درمانگاهی بسازد مثل شما که این درمانگاه کنار مسجد را ساختید مسجدی را آباد کند مثل شماها که می‌خواهید اینجا را آبادتر کنید.

جنگ فرهنگی بهترین جنگ در برابر هجمه‌های دشمن

چه کار مهمی است اینگونه کارها در این روزگار، روزگارِ ماهواره‌ها و هجوم فرهنگهای شیطانی و فساد پنهان و آشکار مخصوصاً در این منطقه‌ها که گاهی مجرمان خیال می‌کنند اینجاها حیاط خلوت مثلاً تهران است و فلان جا حیاط خلوت شیراز و اصفهان است الان هیچ راهی برای ما نمانده برای جنگ با کفری که کنار گوش ما دارد پا به زمین می‌کوبد در جنگ با کفری که بالای سر ما سه هزار چهار هزار کانال ماهواره دارد آلوده ترین فیلمها را به طور گسترده نمایش می‌دهد برای ما راهی نمانده برای جنگ کردن، غیر از اینکه پولمان را در حد خودمان با خدا معامله بکنیم وقتی یک مریضی بلند می‌شود می‌آید درمانگاه می‌بیند با صد تومان، دویست تا تک تومان معالجه شد وقتی اسم اهل بیت علیهم‌السلام را روی این درمانگاه می‌بیند بر قلب او اثر می‌کند می‌گوید من رفتم یک جایی بود به نام درمانگاه حضرت صدیقه علیها‌السلام به نام درمانگاه امیرالمومنین علیه‌السلام با پولِ دواي خيلي کمی شفا گرفتم یا می‌گويد از کنار یک مسجدی عبور می‌کردم مسافر هم بودم می‌خواستم بروم در وضو خانه مسجد آبی به سر و صورتم بزنم دیدم یک مجلسی آنجا برقرار است گفتم من که حالا آمدم تا اینجا بروم یک چایی بخورم می‌آید اینجا اتفاقاً مطالب بسیار عالی الهی به گوش او می‌خورد و هدایت می‌شود شما با آباد کردن مسجد باعث شدید که اینها از دست ماهواره‌ها و این فرهنگهای بیگانه نجات پیدا کنند این بهترین جنگ است اصلاً بهتر از این جنگ در عالم نیست، جنگ فرهنگی، که ما مشتریهای شیطانها را کم بکنیم و به مشتریهای پروردگار اضافه بکنیم.

در کار خیر عجول باشید

در این کارها هم پیغمبر ﷺ می فرماید اهل تدریج و آهسته کار کردن نباشید در کار خیر عجله کنید شتاب کنید زودتر کار را انجام بدهید نکند یک مانعی پیش بیاید تا پنجاه سال دیگر نتوانید این کار را بکنید الان که می شود به عنوان خدا به عنوان انقلاب به عنوان دین با ادارات برای ساخت مساجد و درمانگاه و کتابخانه کنار آمد و آنها هم خیلی سخت نمی گیرند نباید این گونه کارهای خیر را عقب انداخت این فرصت خوبی است نمی دانیم آینده چه می شود بعد از مرگ ما نمی دانیم چه کسانی سر کار می آیند و این ادارات را در دست می گیرند خدایی نکرده برویم بگوییم ما یک درمانگاه برای خدا می خواهیم بسازیم برگردد بگوید خدا کیست برو با پولت یک سینما بساز یک کاباره بساز من یک جواز هم به تو می دهم عوارض هم نمی خواهم الان فرصت فرصت خوبی است قدیمیهای ما می گفتند تا تنور داغ است نان را بچسبان و الا اگر این حرارت سرد بشود ما اگر خمیر را بچسبانیم به تنور، خمیر خرد می شود و قاطی خاکسترها و دیگر غیر قابل استفاده می شود.

ثروت را برای بعد از خود نگذارید

می خواهیم چکار بگذاریم برای بعد از خودمان؟ برای چه کسانی بگذاریم؟ خلیپها بچه هایشان از خودشان ثروتمند تر هستند دامادهايشان از خودشان ثروتمندتر هستند می خواهند بگذارند برای چه؟ که دو مرتبه چهار تا ثروتمند را که بعضی از آنها هم بیگانه با پروردگار هستند اینها را ثروتمند تر کنند در محل ما یک کسی بود من نمی شناختم او را بعد از حادثه خبرش را شنیدم پول زیادی داشت اینکه می گویم مال بیست سال پیش است بالای یک میلیارد بیست سال پیش پول داشت غیر از کارخانه و مغازه و خانه پول نقد او بالای یک میلیارد بود سنش هم از هشتاد و پنج شش گذشته بود سر حال هم بود سر پا هم بود سه تا هم اولاد پسر داشت بچه هایش هم شده بودند پنجاه ساله و پنجاه و پنج ساله هر چه منتظر شدند بابا بمیرد هیچ خبری نشد دیدند کاملاً سالم است نه سرطان می گیرد نه کلیه او از کار می افتد نه سگته می کند خوب می خورد خوب می پوشد خوب



بیرون می‌رود سه تایی با هم تصمیم گرفتند با همدیگر یک شب رفتند خانه پدر و پدر را کشتند آخر هر چه نشستند که بمیرد دیدند که نمی‌میرد حوصله آنها سر رفت مجبور شدند پدرشان را بکشند، اینها بچه‌های این روزگار هستند بعد هم رفتند کلانتری شکایت کردند گفتند سه نفر با لباس فرم ریختند در خانه و پدر ما را کشتند و فرار کردند آن افسر آگاهی خیلی افسر زرنگی بود گفت مانعی ندارد یک خورده شرح حال پدرتان را بگویید من بنویسم همین طوری که پرونده را می‌نوشت گاهی هم زیر چشمی نگاه می‌کرد می‌دید اینها رنگ به رنگ می‌شوند فهمید قاتل اینها هستند زنگ زد افسر آمد گفت سه تا دستبند بیاورید اینها را بباندازید زندان بعد هم اقرار کردند و گفتند ما هر چه منتظر شدیم بابای ما بمیرد یکی سیصد چهار صد میلیون تومان به ما برسد نمرد تصمیم گرفتیم او را بکشیم این یک میلیارد را برای چه نگاه داشتی که طمع بچه‌ها را هیجان بدهی بعد هم قاتل خودت بشود، یعنی پولت قاتلت بشود حالا اگر بچه‌های ما کاری به ما نداشته باشند ولی بعد از ما پول عمده‌ای گیرشان بیاید بیشتر آن را یقین بدانید خرج گناه می‌کنند این را ما بیابیم با خدا معامله کنیم من برای بعضی از مسجدها خیلی غصه می‌خورم یکی از آن هم اینجاست.

خاطره استاد انصاریان از مساجد مالزی

پارسال ماه رجب من مالزی دعوت داشتم ایام ولادت امیرالمومنین علیه السلام ده دوازده روز مالزی بودم در مالزی یک شهر جدیدی ساختند چهل کیلومتر بالاتر از پایتختشان است من را دعوت کردند بروم آن شهر جدید را ببینیم بنا بوده بیست ساله تمام بشود ولی آن قدر همت کردند دوازده ساله تمامش کردند اما افتتاح نکردند هنوز تمام اداراتشان را بردند آنجا خیابانهای آن شهر هشت بانده است بیشتر از شمال ما جنگل دارند جنگل کاری کردند درخت کاری کردند یک رودخانه عظیمی هم از وسط این شهر عبور می‌کند سنی هم هستند یعنی ارادتمند به عمر هستند به امیرالمومنین علیه السلام و صدیقه کبری علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام حسین علیه السلام کاری ندارند هیچ تبلیغ اهل بیت علیهم السلام هم در آن کشور ممنوع است کسی حق ندارد بیاید علی علیه السلام را تبلیغ بکند فاطمه زهرا علیه السلام را تبلیغ بکند از امام



حسین علیه السلام حرف بزند چهار تا مسجد آنجا به من نشان دادند یک مسجد آن فقط معماری اسلامی است یعنی آجر است و مصالح به کار رفته یک مسجد شیشه خالی است فقط شیشه و دور شبستان در حدود بیست متر ایوان دارد چهار طرف بیست و چهار ساعته آب در آن می‌چرخد که نمازخوانها می‌آیند آنجا جلوی چشم آنها منظره باشد خسته نشوند با نشاط نماز بخوانند یک مسجد دیگر هم نشان دادند فقط استیل است استیل خالی یک مسجد هم نشان دادند فقط آهن است اینجا با این زمین این طرف و آن طرف که خریدند کلاً می‌شود دو هزار متر این مسجدها هر کدام حدود چهل هزار متر بود با کتابخانه‌های مجهز با بهترین فرش بهترین بلندگو بهترین گنبد و گلدسته تمام هم شکل مسجد دستشویی‌های آن هم که مثل کاخ شاه می‌ماند چهل سال پیش اصلاً آدم می‌رفت آنجا برای تجدید وضو واقعاً فکر می‌کرد وارد بخشی از کاخ نیاوران می‌شود بهترین کاشی دنیا بهترین شیرآلات به چه تمیزی یعنی شما در این چهل هزار متر که راه می‌رفتید یک نخ پیدا نمی‌کردید که افتاده باشد.

نباید در این جنگ فرهنگی سستی کرد

چرا ما باید در این جنگ فرهنگی سست باشیم؟ این جنگ که مهمتر از جنگ هشت ساله ما با صدام است ما در آن جنگ، اول خاکمان را می‌خواستند بپزند نگذاشتیم آلمان را می‌خواستند بپزند نگذاشتیم بعد هم گفته بودند می‌رویم تا تهران انقلاب را هم چپه می‌کنیم نگذاشتیم اما الان جنگ جنگی است که دین نسل را می‌خواهند نابود بکنند، مرجعیت راه، فقاقت را مورد هجوم قرار می‌دهند توحید و نبوت و امامت مورد هجوم است کارهای خیر مورد هجوم است آیا با این اوضاع ما باید دست را روی دست بگذاریم و هیچ کاری نکنیم؟ یعنی در حد خودمان سد نشویم، مانع نشویم و مقابل آنها نایستیم؟ آنها هر صدایی دلشان می‌خواهد دریاورند هر حرفی دلشان می‌خواهد بگویند، الان در تهران و کرج چقدر کلیساهای خانگی و خانقاهای خانهای وجود دارد که تمام اینها دام است برای اینکه چراغ حقیقت را خاموش بکنند ما مردم را در همین مساجد باید بیدار بکنیم ما باید



در این مساجد به مردم بگوییم که در قرآن و در روایت اسم خانقاه نیست، جای مومن مسجد است، اسم قطب نیست، ائمه علیهم السلام برای مردم فقیه و مرجع تقلید قرار دادند، اینجا باید به مردم بگوییم که ما عکسهای خصوصی از این روسای بعضی از دروایش داریم که زنان آرایش کرده و بی حجاب دارند با آنها بیعت می کنند ما باید با مساجد، با درمانگاه، با کتابخانه و با منبرهای پربار ماه رمضان و محرم و صفر مردم را جذب بکنیم اسلحه دیگری نداریم این بهترین و بُزنده ترین اسلحه ماست، چه اسلحه ای بُزنده تر از قرآن؟

خیرین پول های خود را در جای درست هزینه کنند

یک شهری من را دعوت کردند من دیدم هر شب بعد از منبر به هزار و پانصد نفر و شبهای جمعه به سه هزار نفر چلوکباب می دهند حساب کردم دیدم خیلی پول آن می شود بعد یک جستجو کردم که اینها برای چه چلوکباب می دهند؟ دیدم که هیئت های دیگر در آن شهر شبها شام می دهند یک هیئت پلو قیمه می دهد یک عده ای فسنگان می دهد یک عده ای قرمه سبزی می دهند اینها می خواهند روی دست همه بلند بشوند، خدایا مگر دستگاه سیدالشهدا جنگ چلوکباب چلو خورشت است نمی فهمیدند، من یک شب روسای هیئت را گفتم بیایید خانه در همان شب خطرات روزگار را برای آنها گفتم گفتم وصل به حسینیه شما دیدم یک زمین هست سه هزار متر آن زمان که من آنجا منبر می رفتم حدود شانزده هفده سال پیش این سه هزار متر چون داخل محل بود و بر خیابان نبود صاحبش گفته بود سه میلیون تومان گفتم شما ده میلیون برای چه به مردم چلوکباب می دهید الان سیر می شوند بعد هم هضم شده و تمام می شود کجای کار حساب می شود پول این شامها را بدهید این زمین را بخرید گفتند چشم، زمین را خریدند سال بعد که رفتم یک مدرسه راهنمایی بسیار عالی و کاملی در آن زمین ساخته بودند سیصد تا دختر دوازده تا شانزده ساله ظهرها بعد از مدرسه می آمدند حسینیه بغل مدرسه نماز جماعت، یک روحانی هم سه تا مسئله و یک حدیث به آنها می گفت و آنها عالم به احکام شرعی راهی خانه های خود می شدند، سال بعد به آنها گفتم این بهتر از شام نشد؟ گفتند امسال هم دو سه شب شام



داریم گفتم شامتان را بدهید اما این زمین بغلیتان هم حدود چهار هزار متر است این را می‌گوید چهار تومان اگر دلتان می‌خواهد من برای شما منبر بروم این زمین را هم بخرید گفتند چشم آن زمین را هم خریدند الان در آن استان درمانگاهی که در آن زمین ساخته شده نمونه ندارد یک درمانگاه هشت هزار متری پنج طبقه مجهز روزی چهارصد تا مریض می‌آید مردم هم خوب کمک می‌کنند.

البته آنها نتوانستند کُش را بسازند اما یک پولدار شهر شان که تهران بود این یک دختر هجده ساله داشت سرطان خون گرفت او را برد آلمان دکترها گفتند می‌میرد خود پدر به من گفت در بیمارستان بالای سر دخترم گفتم خدایا این دختر من را خوب کن بقیه آن درمانگاه را من کُش را می‌سازم هر چه خرجش باشد دویست میلیون سیصد میلیون پانصد میلیون آدم بیمارستان دکتر گفت مریضت را بردار ببر چون هیچ آثاری از سرطان ندارد این دختر الان دو سه تا بچه دارد خیلی سالم هم هست و آمد درمانگاه را تمام کرد ما در دنیا نیازمند به این حرفها هستیم و الا در قبر به خدا بگوییم که ما یک درمانگاه می‌خواهیم بسازیم خدا می‌گوید برای چه کسی برای جبریل برای میکائیل برای چه کسی یا قیامت بگوییم ما را جهنم نبر ما یک مسجد خوب اینجا برای تو می‌سازیم آنجا که جای نماز نیست تکلیفی آنجا نیست.



جلسه ششم

انسان مومن نیازمند

راهنمایی خداست

مقدماتی در رابطه با روایت حضرت جواد علیه السلام که در سه بخش است و یک بخش مربوط به موعظه است بیان شد اما متن آن روایت معنوی و بسیار مهم خوانده نشد امروز به خواست خداوند متن روایت را می‌خوانم و توضیح می‌دهم «الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ تَوْفِيقٍ مِنَ اللَّهِ وَ وَاِعْظِ مِنْ نَفْسِهِ وَ قَبُولِ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ»^۱ هر مومنی البته در اینجا منظور مرد و زن است هر انسانی که اهل ایمان است خدا را می‌خواهد خیر دنیا و آخرت خودش را می‌خواهد این برای تکمیل زندگی پاک و تامین خیر دنیا و آخرت نیازمند به سه حقیقت است هر سه حقیقت باید با او باشد و الا می‌شود یک مومن ضعیف یک مومن معمولی که در برابر خطرات ایمنی ندارد مصونیت ندارد خصلت اول؛ امام علیه السلام می‌فرماید «تَوْفِيقٍ مِنَ اللَّهِ» کلمه توفیق در این روایت به این معنایی نیست که در ذهن مردم است من به کتابهای ریشه دار لغت مراجعه کردم کتابهایی که در فهم قرآن و روایات مورد احتیاج انسان است کتابهایی که اگر به آنها مراجعه نشود نمی‌شود عمق آیات و روایات را فهمید توفیق در این روایت و مانند این روایت به معنای راهنمایی است به معنای دلالت است به معنای هدایت است یعنی مومن نیازمند است که خداوند مهربان او را راهنمایی بکند به حلال و حرام به روش معاشرت به روش خانواده داری به روش تربیت اولاد به



۱ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۵، ص: ۳۵۸.

کسب مشروع به زبان پاک به چشم پاک به گوش پاک اگر انسان از راهنماییهای خدا جدا زندگی بکند در بیشتر برخوردها و موارد و رابطه‌ها و زندگی خود یقیناً دچار اشتباه می‌شود یقیناً دچار لغزش می‌شود آنی که می‌خواهد مومن باشد نیازمند است که در جهت زبانش خدا او را راهنمایی بکند مسئولیتهای زبان را از خالق زبان باید دریافت کرد مسئولیتهای گوش را مسئولیتهای قلب را امور کسب را باید از او راهنمایی خواست.

بانکداری اسلامی

اگر آدم به خودش تکیه کند و کاری به راهنمایی پروردگار نداشته باشد بگوید خودم می‌دانم، به گمراهی کشیده می‌شود، آنهایی که می‌گویند خودم می‌دانم خیلی چیزهایی را که می‌دانند باطل است و دچار اشتباهات بسیار سختی می‌شوند من یک نمونه از اشتباه آنهایی که می‌گویند خودمان می‌دانیم را از قرآن بگویم، پروردگار عالم می‌فرماید رباخواری که در اسلام گناه بسیار بزرگی است تا قبل از یهودیان وجود نداشت، وقتی که به تاریخ زندگی بشر مراجعه کنید در کتابهایی که هم غربیها و هم شرقیها نوشتند در هیچ ملتی ربا نمی‌بینید ربا بعد از یهود به وجود آمد و مخترع آن هم یهودیها بودند یعنی این نوع کسب را و این نوع بانکداری در جهان ریشه در یهود دارد و مهمترین بانکهای آمریکا و اروپا صاحبانش یهودی هستند و خیلی از بانکهایی که در بعضی از کشورها هست اصولاً بر اساس ربا بنا شده این بانکداری اسلامی که می‌گویند خیلی هنوز رنگ اسلامی ندارد بانکداری اسلامی به این می‌گویند که بانک با گرفتن ضامن به مردم نیازمند وام بدهد و به آنها هم بگوید که من اضافه‌ای برای پول شما نمی‌خواهم یعنی ربا نمی‌خواهم ولی ساختمان دارم برق دارم آب دارم گاز دارم کارمند دارم شما جدای از قرضت به و به تناسب قرضت باید یک حقی و یک مزدی برای کارمندهای ما و پول آب و برق و گاز به ما بدهی کاری هم به قرض نداریم قرض یک پرونده جدا دارد قرآن گفته قرض بدهید ما داریم به شما قرض می‌دهیم این یک مسئله، یک مسئله دیگر اینکه بانکها مردم را تشویق کنند پولتان را بیاورید بگذارید پیش ما و به مردم هم اطمینان بدهند که ما با این

پوله‌های شما چون پول فراوانی هم جمع می‌شود کارهای مهمی می‌کنیم دارو وارد می‌کنیم و می‌فروشیم به داروخانه‌ها کارخانه راه می‌اندازیم اتوبان می‌زنیم، پاساژ درست می‌کنیم و دو هزار تا مغازه اجاره می‌دهیم و با پول شما شریک می‌شویم کار از ما زحمت از ما دویدن از ما خریدن از ما فروختن از ما ضمانت پول شما از ما، شما با ما که شریک شدید ما به خاطر اینکه بیش از شما داریم کار می‌کنیم شما فقط یک پولی می‌دهید سودی که می‌کند بین ما و شما سی هفتاد است بیست و پنج هفتاد و پنج است علی الحساب ما در ماه سود این شریک شدن را به شما می‌دهیم آخر سال دو درصد سه درصد هم اگر ما سود بیشتری کردیم به حساب شما می‌ریزیم این می‌شود بانکداری اسلامی، اما در اروپا و آمریکا و کشورهای لائیک مثل هند مثل روسیه کشورهای آزاد شده شوروی اینها بانکهایشان بر اساس ریاست و این معاملات ربایی اختراع یهود است و این اختراع یهود را گسترده کردند قانون به آن اضافه کردند سر از بانک درآورد.

ربا چیست؟

ربا چیست؟ ربا هم در جنس هست هم در پول، در جنس می‌گوییم هزار کیلو گندم به من بده او می‌گوید من هزار کیلو گندم را می‌دهم و هزار و دویست کیلو از تو می‌گیرم دو هزار کیلو فعلاً به من برنج بده شش ماه دیگر دو هزار و پانصد کیلو به تو می‌دهم این ربای جنسی است در طلا در مس در آهن اگر به این نحو معامله شود ربا هست من می‌روم می‌گویم که من این صد کیلو مس کهنه را به تو می‌دهم صد و ده کیلو مس نو به من بده این رباست می‌آیم می‌گوییم که دو تا اتاق خانه‌ات را به من اجاره بده پنج میلیون به تو می‌دهم رهن کامل دیگر اجاره از من نگیر، آن منفعتی که از آن دو تا اتاق به من می‌رسد که عبارت از این است که یکسال من در آن دو تا اتاق می‌نشینم این ربای مسلم است یعنی این معامله رهنی حرام است و رباست لازم نیست که ربا جنس باشد برگرداندن منفعت هم رباست.



انسان متکی به علم خود، آلوده به گناه و خطا می شود

وقتی آدم نیاید مسجد با عالم ربانی هم ارتباط نداشته باشد، از خدا هم راهنمایی نخواهد گیر این گناهان بسیار سنگین می افتد گیر گناهان غریزه جنسی می افتد گیر اشتباه در عمل می افتد یک دوستی دارم من آدم درس خوانده ای است در حد خودش، این را من تشویقش کردم رفت در یک محلی که حدود صد خانوار هستند کارهای دینی آنجا را به عهده بگیرد مسجد نویی بود خانه نویی هم داشت خانه هم مال مسجد بود آنجا نزدیک یک سال است دارد زحمت می کشد من گاهی می روم آنجا سرکشی به من می گوید این مردان و زنان از من مسائل عجیب و غریبی می پرسند، و گاهی هم گیر می کنم که به اینها چه بگویم بعد از اینکه این مسجد ساخته شد نزدیک به چهل نفر مرد می آید و حدود پنجاه نفر هم خانم می آیند بیشتر آنها هم پنجاه به بالا هستند خانمهای جوان هنوز خیلی به مسجد راه پیدا نکرده اند آن وقت گفت یک مسئله ای که از من پرسیدند این بود یکی از خانمها از پشت پرده آهسته به من گفت امروز دهم ماه رمضان است ما ساعت نه صبح که از خواب بیدار شدیم من بودم و همسرم ما هم شنیدیم که می گویند در روز ماه رمضان عمل زناشویی ثواب دارد و ما به امید این ثواب عمل زناشویی را انجام دادیم حالا می خواستم بپرسم که این عمل ثوابش در ماه رمضان چقدر است؟ گفتم نه خواهرم! ثواب که ندارد که هیچ حرام هم بوده و روزه شما هم باطل شده باید کفاره روزه را هم بگیرید یعنی برای آن یک روزی که باطل شده شصت و یک روز باید روزه بگیرید، یا یکی آمده گفته من قبلاً شنیده بودم که مرد یا زن گاهی نیاز به غسل پیدا می کنند این روحانی می گفت از او پرسیدم که چطوری غسل می کنید؟ گفت: اول طرف چپ بدنم را می شویم بعد طرف راستم را و در آخر هم سر و کلهام را غسل می دهم یا فردی دیگر به او می گفته وقتی که آب نمی توانم مصرف کنم فرش را بالا می زنم و پشت فرش تیمم می کنم تمام اینها باطل است نماز هم باطل است اگر این طوری این زن و مردها بروند مکه تمام اعمال حج واجبشان باطل است.



این است حرف حضرت جوادی علیه السلام که مومن نیازمند به راهنمایی خداست اگر این راهنمایی را تامین نکند هم در عبادتش هم در معاملاتش هم در خرید و فروشهایش هم در زن و بچه داری دچار اشتباهات سنگین می شود ربای پولی هم این است که به طرف می گوید ده میلیون پول به من قرض بده طرف هم می گوید می دهم به شرطی که تو بیست میلیون چک به من بدهی و ماهی هم پانصد هزار تومان به من پرداخت کنی تا وقتی که ده میلیون پول من را بیاوری؛ حالا دو سال می شود سه سال می شود یک مرتبه می بینید که بیشتر از اصل بدهی پول داده به طرف بدهی او هم سر جایش است حالا ماهی پانصد تومان داده نتوانسته اصل پول را بدهد خودش زنش بچه اش در مضیقه، گشایش هم برای او نیامده خدا هم در قرآن فرموده من برکت را از ربا برداشتم ربا کمرتان را خم می کند ربا خور هم دارد خون مردم را می خورد بعد قرآن می گوید حبیب من به ربا خورها از جانب من و خودت اعلان جنگ بده این را آدم فکر کند خیلی کمر شکن است که پروردگار عالم و پیغمبرش صلی الله علیه و آله به هر ربا خوری اعلام جنگ کردند البته این آیه را خیلیها عکس معنی می کنند ﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾^۱ عکس معنی می کنند می گویند ربا خور باید به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله اعلام جنگ بدهد؛ مورچه چیست که کله پاچه او چه باشد غلط کرده که بتواند با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله بجنگد، معنای صحیح آیه این است خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله به ربا خور اعلام جنگ می دهند یعنی به رباخور بگو جنگ این است تمام درهای رحمت من به روی تو بسته است و دنیا و آخرت هم رابطه تو با پیغمبر صلی الله علیه و آله من قطع است این جنگ است و بعد هم می گوید ربا خور اختلال روانی دارد ﴿يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾^۲ و بعد هم می گوید رباخور متجاوززی است که دوزخ رفتنش قطعی است چهار چیز شد خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله به رباخور اعلان جنگ دادند برکت را خدا از ربا برداشته، ربا خور اختلال روانی دارد و شیطان زده است و رباخور عذاب دائم دارد آن وقت خدا

۱. بقره: ۲۷۹.

۲. بقره: ۲۷۵.

می‌گوید وقتی به رباخور می‌گویی ربا نخور می‌گوید ﴿إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا﴾^۱ این هم یک نوع خرید و فروش است در خیابان میوه می‌فروشند نان می‌فروشند پارچه می‌فروشند بستنی می‌فروشند ما هم با پولمان این طوری معامله می‌کنیم، یعنی وقتی نیایند هدایت خدا را بگیرند و راهنمایی خدا را یاد نگیرند با یک مقدار پول به چهار بالای سنگین گرفتار می‌شوند و برای ابد بدبخت می‌شوند اگر آدم از راهنمایی خدا استفاده ببرد این نتیجه آن است.

فکر کنم من این روایت را در سه کتاب مهم دیدم، اگر جلدش را یادم مانده باشد در جلد نود و دو «بحارالانوار» دیدم آنجایی که بحث زنان و ازدواج و طلاق و عده را علامه مجلسی مطرح می‌کند و یک کتابی هم که زمان ما نوشته شده کتاب بسیار خوبی است اسمش هم این است «گذشته و آینده جهان» روایت را آنجا هم دیدم روایت پانزده بخش است درباره زنان، نقل کننده روایت دو نفر هستند صدیقه کبری علیها السلام و امیرالمومنین علیه السلام، حضرت زهرا علیها السلام می‌گوید شب معراج پدرم که از معراج برگشت چهره او غصه دار بود و اشک داشت در آن جلسه امیرالمومنین علیه السلام هم که نوجوان چهارده ساله‌ای بود نشسته بود، من به پدرم گفتم چه شده فرمود دخترم در معراج هم بهشت را به من نشان دادند بهشت را و هم دوزخ را، دوزخ چقدر وحشتناک بود دوزخ هفت طبقه است من پانزده زن را در پانزده نوع عذاب در جهنم دیدم یک طائفه از این پانزده زن طایفه زنانی بودند که با موی جلوی سر به دیواره جهنم آنها را بسته بودند زندهای دیگر را هم توصیف کرد من به جبرئیل گفتم که این پانزده دسته زن با این عذاب اینها امت چه کسانی هستند گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله اینها ادعا دارند امت تو هستند امت انبیاء گذشته نیستند اینها شناسنامه اسلامی دارند اسم آنها خدیجه و صفیه و عافه است اسمهای اسلامی دارند گفتم این زنان را که با موی جلوی سر به دیواره جهنم چسباندند چه کسانی هستند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اینها زنانی هستند که از خانه بیرون می‌آمدند در کوچه در بازار در خرید در پارک



فقط موهای جلوی سرشان در برابر چشم نامحرم پيدا بود آن دسته افراد مینی ژوب پوش و عریان و لختی پختی هستند و آنها کسان دیگری هستند همینطور یک به یک پیامبر ﷺ آنها را معرفی کرد.

اینها اگر به مساجد محلشان می رفتند بالاخره حد حجاب را حد موی سر را حد آرایش را حد لباسها را حد حرف زدن با نامحرم را اینها را می پرسیدند و آگاه می شدند و به این بلاهای دردناک دچار نمی شدند همه اینها را دین گفته قرآن فرموده ائمه علیهم السلام بیان کردند و ما را راهنمایی کردند نمی آیند بپرسند و در نهایت این طور می شوند آن وقت روز قیامت خدا در قرآن می گوید التماس می کنند در جهنم که ما را به دنیا برگردان ما همانی می شویم که تو می خواهی اما من به آنها می گویم ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾^۱ آیا نیامدند به شما هشدار بدهند؟ آمدند ولی شما نرفتید گوش بدهید، نرفتید بفهمید ﴿أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مَائِدًا تَذَكَّرُ فِيهِ مَنِ تَذَكَّرُ﴾^۲ آیا به اندازه ای که نسبت به مسئولیتهايت بيدار بشوی من عمر به تو ندادم؟ عذر نیاور قبول نیست، و اینجا ارزش پرسیدن معلوم می شود که آدم وظیفه خود را برود بپرسد به عالم بگوید ما یک پولی داریم به ما گفتند بیا این طوری با ما معامله کن آیا این شرعی است یا نه؟ درست است یا نه؟ می گویند ماشین را این طوری بخر این طوری بفروش زمین را این طوری بخر این طوری بفروش این درست است یا نه؟ می گوید بیست مثقال طلاهای کهنه خودت را بیاور من بیست و یک مثقال طلای نو به تو می دهم این معامله درست است یا نه؟ عالم دین راحت به تو می گوید بیست مثقال طلای کهنه دادن و بیست و یک مثقال گرفتن عین رباست خود رباست اختلال روانی دارد آنی که این کار را می کند، خدا و پیغمبر ﷺ به چنین کسی اعلام جنگ داده اند ولو یک مثقال، خدا کم و زیاد ندارد یک دیگ دویست لیتری شیر روی اجاق است دارد می جوشد می خواهند از این شیر پنیر بگیرند ماست بگیرند کره بگیرند سر شیر بگیرند حالا می آیند می بینند یک فضله

۱. ملک: ۸.

۲. فاطر: ۳۷.

کوچکی از موش در آن افتاده وقتی نیابند و مسئله شرعی آن را بفهمند، یک قاشق می‌آورند فضله را برداشته و به بیرون پرت می‌کنند بقیه را هم ماست و شیر و دوغ می‌کنند و می‌دهند به این ملت تا این مال نجس را بخورند، معامله حرام، پول هم حرام، مردم هم که نمی‌دانستند نجس است برای آنها حلال است، ولی این معامله باطل است پولی را هم که از مردم گرفتند ضامن آن هستند و باید برگردانند، ما که آمدیم و مسئله شرعی آن را فهمیدیم این فضله را می‌اندازیم دور و شیر را هم می‌ریزیم در جوب، اما آنی که نیامده بفهمد، می‌گوید یک ذره فضله است و شیر هم که زیاد است مشکلی پیش نمی‌آید میکروب این فضله، شیر را خراب نمی‌کند، از طرفی ما یک ربع هم می‌خواهیم آن را بجوشانیم، طوری نیست، مردم هم که از این خبر ندارند و برای آنها پاک است.

اگر آدم دنبال راهنمایی خدا نرود خیلی عوارض دارد، یک خانمی شوهر کرده بود البته مسئله آن را یک واسطه به من گفت می‌خواست ببیند این شوهر کردن چطور است خانمی که شوهرش می‌میرد دقیقاً چهار ماه و ده روز تمام بیست و چهار ساعت را باید عده نگه دارد بعد از تمام شدن چهار ماه و ده روز در تمام بیست و چهار ساعت، می‌تواند شوهر کند اما یک ساعت دیگر مانده تا عده او کامل شود یعنی چهار ماه و نه روز و بیست و سه ساعت آن گذشته یک ساعت مانده نیم ساعت مانده یک ربع مانده پنج دقیقه مانده یک دقیقه مانده در آن یک دقیقه به عقد مرد دیگر درمی‌آید این عقد باطل است این زن به این شوهر حرام ابد می‌شود آن یک دقیقه که بگذرد عقد هم که باطل بشود دیگر نمی‌تواند او را بگیرد و اگر این ازدواج سر بگیرد تمام بچه‌ها حرام زاده قطعی هستند اینها را اگر آدم نیاید مسجد نیاید پیش عالم دین و نپرسد یک چنین گناهان سنگینی پیش می‌آید یا زنی که در عده است مرد حق ندارد برود صریحاً از او خواستگاری کند بگوید عده تو که تمام شد با من الان قرار بگذار که بعد از تمام شدن عده‌ات چون من از تو خوشم آمده می‌خواهم ببایم با تو ازدواج بکنم این اگر صریحاً قرارداد ازدواج ببندد دیگر نمی‌تواند بعد از تمام شدن عده ازدواج بکند نباید این کار را بکند، با کنایه می‌تواند بگوید که انشاءالله یک شوهر خوبی نصیب تو بشود حالا منظورش خودش است آن عیبی ندارد



اما صراحتاً نمی‌شود در مسئله طلاق صیغه طلاق را باید دو عادل بشنود دو عادل یعنی دو چهره متدینی که مردم محل گناه کبیره از او سراغ ندارند و مُصِرّ بر گناه صغیره هم نیستند اما اینکه من بروم در دفترخانه بگویم که من می‌خواهم طلاق بگیرم من را طلاق بده دفتر خانه هم بگوید باشه من صیغه طلاق را می‌خوانم برو دو نفر را برای شهادت بردار بیاور زن بیاید در خیابان دو نفر را پیدا بکند آقا من ده تومان نفی به شما می‌دهم بیایید در محضر می‌خواهند صیغه طلاق من را بخوانند گوش بدهید، آن طلاق باطل است آن شوهر هنوز شوهر این زن است این زن نمی‌تواند شوهر کند اگر شوهر بکند زن شوهر دار شوهر کرده من یک مسجدی از منبر آمدم پایین یک خانمی خیلی هم رو گرفته بود آمد گفت من چنین طلاق گرفتم و الان از ازدواج مجددم چهار تا بچه دارم تکلیف من چیست؟ من گفتم آن ازدواج تو باطل قطعی بوده و آن مرد شوهر تو نشده تو هم زن او نشدی این چهار تا بچه هم به آنها خبر نده ولی حرام زاده هستند دیگر کار هم از کار گذشته بود دیگر بچه‌ها را که نمی‌شد در هاونگ بکوبد دوباره بده به مرد بخورد خودش هم بخورد دوباره نطفه نو بشوند و از نو به دنیا بیایند ببینید ائمه علیهم‌السلام ما چقدر دلسوز ما هستیم «الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ» یکی از آن «تَوْفِيقٍ مِنَ اللَّهِ» هدایت گرفتن راهنمایی گرفتن از پروردگار.

روضه باز شدن آب روی اسرای کربلا

یکی از شبهایی که در دنیا بی‌نظیر بوده در تلخی در سختی در ایجاد غصه در ایجاد سوختن، دل شب یازدهم محرم بود خیمه‌ها را همه سوزانده بودند زن و بچه در بیابان روی خاک سر پناه نداشتند اثاثیه‌ها هم همه سوخته بود غذا نداشتند نان نداشتند به عمر سعد گفتند یک چند تا مشک آب ببریم و گرنه اینها همه از تشنگی می‌میرند اینها بعد از ظهر این قدر دویدند و کتک خوردند و حرارت آتش دیدند، آب را آوردند چه شبی بود بچه‌ها را زینب علیها‌السلام صدا زد دخترها را خانمها را این دو تا مشک آب سه تا مشک آب را در این کاسه‌های گلی تقسیم کردند کاسه گلیها سوخته بود دست هر کس دادند یکی آب را

جایگاه موعظه در مسیر بندگی

نگاه می‌کرد می‌گفت عمو جان بلند شو آب آزاد شده یکی آب را نگاه می‌کرد می‌گفت برادر علی اکبر آب آزاد شده یک ظرف آب هم آوردند برای مادر شش ماهه مادری که بچه او بی‌شیر مانده بود بابا او را برد میدان به جای شیر یک مقدار آب به او بدهند که بچه را کشتند این آب را نگاه می‌کرد و زمزمه داشت مادر است آب خورده مثل اینکه احساس کرده سینه او شیر دارد پیدا می‌کند این یک بار بود که آب ایجاد غوغا کرد یک بار دیگر وقتی اربعین برگشتند از هفتاد هشتاد متری قبرها چشم این زن و بچه که به قبرها افتاد شتر را دیدید بلند است باید بخوابانند او را تا مسافر او را پیاده کنند اما زین العابدین علیه السلام می‌گوید چشم این زن و بچه که به قبرها افتاد مثل برگ درخت خودشان را ریختند روی زمین اول آمدند کنار قبر ابی عبدالله علیه السلام بچه‌ها رفتند از فرات آب آوردند می‌گفتند بابا بلند شو بابا ما دیگر از تو آب نمی‌خواهیم.

جلسہ، مقم

کلام معصومین علیہم السلام نور است

کلام در روایت مهمی از وجود مبارک حضرت جواد علیه السلام بود که این روایت راهگشای بخش عمده‌ای از امور زندگی انسان است یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام مستمع فرمایشات ایشان بودند امام علیه السلام وقتی فرمایشاتشان تمام شد به نظر خودش می‌خواست ارزش گفتار امام صادق علیه السلام را بیان کند به حضرت علیه السلام عرض کرد «هَذَا وَ اللَّهُ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ الْجَوْهَرُ»^۱ این سخنانی که از معدن وجود شما درمی‌آید به زبانتان جاری می‌شود مثل گوهر می‌ماند گوهر به اشیاء قیمتی می‌گویند مثل الماس، مثل زمرد، مثل عقیق یمن، فیروزه معدنی نیشابور که بعضی از این گوهرها قیراتی معامله می‌شود از بس که گران است و پرقیمت است امام علیه السلام دیدند که این شخص در ارزیابی کلام معصوم کلام را با گوهر مقایسه کرد گوهر یک امر مادی زمینی است کلام امام علیه السلام علم است و آسمانی است خیلی فرق است بین علم آسمانی و گوهری که در دل خاک است حضرت علیه السلام فرمودند «بَلْ هَذَا خَيْرٌ مِنَ الْجَوْهَرِ وَ هَلِ الْجَوْهَرُ إِلَّا الْحَجَرُ؟» گوهر غیر سنگ چیزی نیست، گوهر هم یک نوع سنگ است، عقیق، فیروزه و الماس سنگ است حالا به خاطر کمیاب بودن آن و به خاطر اینکه از گذشته‌های دور خود انسانها ارزش به این سنگها داده اند برای مردم قیمت و جلوه دارد، فرمود سخنان ما را تشبیه به سنگ نکن سخنان ما اهل بیت نور است و نور



۱. سفینة البحار، ج ۵، ص: ۷۱.

معنوی است نه نور حسی، نور آسمانی است، نور ملکوتی است کلام ما تمام ظلمتهای درون مردم را اگر گوش بدهند اگر قبول بکنند فراری می‌دهد و اگر مردم زمینه انتقال این نور را از معدن وجود ما در خودشان فراهم بکنند آنها هم می‌شوند یک انسانهای نورانی، به عبارت ساده‌تر اگر مردم مطلع الفجر نور فرهنگ ما و دین ما بشوند، می‌شوند منبع خیر و مصون از ایجاد شر یعنی کارگاه وجودشان فقط خوبی تولید می‌کند شر تولید نمی‌کند حتی نسبت به حیوانات و نعمتها شر ندارند.

شر انسان نسبت به نعمات و حیوانات چگونه است؟

مگر می‌شود آدم نسبت به نعمتها هم شر داشته باشد مثلاً شر ما به نان و برنج و گوشت و میوه و سبزی چیست؟ یک شر ما اسراف است یک شر ما این حجم از خریدن است که می‌ماند و فاسد می‌شود و نهایتاً ناچاریم آن را دور بریزیم، این شر است به نعمتهای الهی، شر ما به حیوانات اینست که آدم به ناحق یک حیوانی را آزار بدهد، بترساند، رنج بدهد پیغمبر ﷺ داشتند در کوچه‌های مدینه می‌رفتند ناگهان دیدند یک شتری در آن گرما بار روی اوست و ایستاده است شتر از حیواناتی است که در اختیار بشر گذاشته شده تا بار سنگین تری را بردارد پیغمبر ﷺ تا این شتر را زیر بار سنگین دیدند که ایستاده، آمدند شتر را خواباندند شتر وقتی می‌خوابد بدن او تکیه می‌کند روی دو پا و روی شکمش و روی پهلوئی او و سنگینی بار را خیلی حس نمی‌کند وقتی راه می‌رود طبیعی است کارش است وقتی می‌ایستد به قلم پا و به زانو فشار می‌آورد بار اول شتر را خواباندند بعد فرمودند من می‌ایستم صاحب این شتر را پیدا کنید این همین اطراف است یا در یکی از این خانه‌هاست در بزیند ببینید در کدام خانه است او را پیدا کردند، او را آوردند پیش پیغمبر ﷺ ببینید پیغمبر ﷺ به او چه فرمودند واقعاً این دین ما عجب دینی است این اسلام ما عجب اسلامی است.

اشتباه یک نفر را به حساب همه نگذاریم

حیف که این ماهواره‌ها چهره اسلام را مرتب تخریب می‌کنند یا با حمله به مرجعیت، حمله به عالم ربانی و دلسرد کردن مردم از مسجد از منبر از محراب با فریب کاریهایی که



دارند، مردم را به دین و به اهل دین بدبین می‌کنند، مردم هم همه زرنگ نیستند که این سخنان نجس آلوده و برخاسته از وجود یهودیها و مسیحیها و لائیکها و شیاطین را گوش ندهند خلیپها می‌گویند، بله همین طور است که اینها دارند می‌گویند چه کسی گفته همین طور است که اینها دارند می‌گویند؟ چه کسی گفته هر کس این لباس را بپوشد از هر گناهی مصون است؟ قرآن مجید این طور که مفسرین می‌گویند به یک عالم در زمان موسی اشاره می‌کند در اواخر سوره اعراف که تفسیرهای قرآن نوشتند اسمش بلعم باعورا بود او آدم عالمی بوده آدم باسوادی بوده خود قرآن هم می‌گوید باسواد بوده ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَاسْلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ﴾^۱ به مردم بگو داستان آن کسی را که با توفیق من رشته‌های علمی مختلف را یاد گرفت اما او به این علم الهی اصلاً عمل نکرد افتاد در کار پول و طلا و جمع کردن مال و زمین خریدن و ملک خریدن و کارهای علمی خود را و کار هدایت مردم را کاملاً تعطیل کرد، تا آنجایی که می‌فرماید، ﴿وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ﴾^۲ این با این علمش تمام وجودش پولکی شد، فقط پول، آدمی هم که وجودش پولکی بشود دیگر کاری به حلال و حرام ندارد، یک نفر از علما این طور شد درست است که مردم آن یک نفر را ملاک قضاوت نسبت به همه علما بدانند؟ درست است واقعاً؟ آیا تمام ثروتمندان قارون هستند؟ چطور همه ثروتمندان قارون هستند این حرف که خیلی دروغ است در این هزار و پانصد ساله در کل ایران این مسجدهای با عظمت این حسینیه‌ها این مراکز خیریه این دارالایتام‌ها این آب انبارها که هنوز هم بعضی جاها کاربرد دارد را ثروتمندان خداشناس ساخته اند نه قارون‌ها.

من یک بار از شیراز می‌خواستم بروم جنوبی‌ترین نقطه فارس هوا هم گرم بود با ماشین هم باید می‌رفتیم پانصد کیلومتر بود نه علفی نه درختی نه گیاهی هیچی نیست فقط زمین است و سنگ است و کوه است و آتش حرارت آفتاب در این پانصد کیلومتر قدیمی‌ها آمدند آب انبارهایی درست کردند با گنبد، آن جاها باران فراوانی که می‌آمده ولی زمین

۱. اعراف: ۱۷۵.

۲. اعراف: ۱۷۶.

آماده کشاورزی نبوده این آب انبارها را یک جاهایی درست کرده بودند که از چهار طرف باران جمع بشود بریزد در آنها، ششصد سال این کاروانهایی که از شیراز تا جنوبی‌ترین منطقه می‌رفتند کیلومتر به کیلومتر آب در اختیار آنها بود اینها را چه کسانی ساخته؟ فقرا ساختند؟ ندارها ساختند؟ اینها را پولدارهای مومن ساختند این مسجدها را پولدارهای متدین ساختند.

سال گذشته من را دعوت کردند در یک بخشی شاید از حصارک هم کوچکتر بود برای افتتاح یک مسجد که یک طرف آن بخش می‌خورد به اصفهان یک طرفش می‌خورد به دو راهی اصفهان و بروجرد و خرم آباد جایی که اصلاً من در نقشه ایران اسمش را هم ندیده بودم وقتی رفتم برای سخنرانی و افتتاح این مسجد دیدم از مسجدهایی است که من کمتر نمونه آن را دیدم کمتر در معماری در کاشی کاری در نقشه در شکل و زیبایی در و پنجره، در به کارگیری سنگها، گفتم که چند سال است این مسجد را دارید می‌سازید؟ قبل از منبر گفتند ما پولمان کجا بود که این مسجد را بسازیم این مسجد سه سال است ساخته شده صاحبش هم الان در مسجد نشسته اهل همین ده است اما بلند شده رفته در یک شهر بزرگی چون اینجا کارش نمی‌چرخیده آنجا کارش گرفت آهسته آهسته ثروتمند شد یک روزی آمد در این بخش ما در این ده بزرگ پرجمعیت هم بود مسجد هم پر جمعیت بود اهالی خود آن محل هم بودند حدود چهار هزار متر بود گفتند یک روز آمد اینجا این زمین را خرید شروع کرد ساختن امشب که شب افتتاح آن است دو سه روز است کار بنایی آن تمام شده گفتند به تنهایی سه میلیارد تومان داده اینجا را ساخته سواد می‌هم ندارد.

آیا همه قارون هستند؟ آیا همه آخوندها بلعم باعورا هستند؟ همه آخوندها شریح قاضی هستند؟ همه آخوندها دلاری هستند؟ این چه قضاوت نابابی است در جامعه که خود من هم شنیدم این حرف‌ها را، طرف وقتی می‌آید پیش من حرف می‌زند می‌گوید آقا غیر شما از دم همه اینها آدمهای نادرستی هستند، می‌رود پیش آخوند محلشان می‌گوید به غیر شما کل آخوندها آدمهای ناجوری هستند که ما هم در همان کل آنها قرار می‌گیریم آیا این



قضاوت درست است؟ آیا از نظر قرآن واقعاً همه بلعم باعورا هستند؟ همه ثروتمندها قارون هستند؟ همه صندلی دارها و حاکمان و استانداران و وکلا و وزرا و ارتشبدها و سردارها و تیمسارها همه اینها همامان هستند؟ یعنی واقعاً هم جنس وزیر آلوده بی‌دین پست فاسد فرعون هستند؟ این چه قضاوتی است این خیلی بد قضاوتی است ما بقالی که می‌رویم سبزی فروشی که می‌رویم میوه فروشی که می‌رویم می‌گوییم آقا پولش را خوب به تو می‌دهیم اما بگذار ما سوا بکنیم یعنی همه این گوجه‌ها بادمجانها خیارها کدوها که بد نیستند یکی دو تا زیر بار فشار آمده لک پیدا کرده ما آن را نمی‌خواهیم گوجه فرنگی ترک خورده ما نمی‌خواهیم تخم مرغ روی آن مقوا سی تا دانه یکی سوراخ شده یک ذره هوا داخل آن رفته ما آن را نمی‌خواهیم ما هیچ وقت نمی‌گوییم به مرغ فروش ما اصلاً این تخم مرغها را نمی‌خواهیم تمام آنها بد است نمی‌گوییم این حرف را تمام خیارها بد است تمام بادمجانها بد است چرا؟ چون یک بادمجان لک دارد یک خیار لک دارد.

در قضاوت نسبت به مردم هم همین طور، ما مسجدیها می‌دانیم این طور قضاوتها گناه است و عذاب دارد زبانی این را ما می‌دانیم، این را ما می‌دانیم که پروردگار به زبان گفته به عزت و جلالم قسم قیامت تو را به خاطر حرفهای بی‌در و پیکرت و یاوه گفتن تو و قضاوتهای نابجای تو به عذابی مبتلا بکنم که احدی از جهانیان را آن گونه عذاب نخواهم کرد ما مسجدیها مواظب هستیم ما زبانمان بند دارد بندش هم بسته به امر پروردگار و نقل پروردگار است آنجا که خدا به ما اجازه می‌دهد می‌گوییم آنجایی که اجازه نمی‌دهد نمی‌گوییم اما آنهایی که آشنای با منبر و محراب و عالمان واجد شرایط نیستند آنها در قضاوت آدمهای بسیار بی‌انصافی هستند و آدمهای گنهکار و خطا کار اینگونه نیستند.

علیه مردم دروغ پراکنی نکنیم

یکی گفت فلان کس زنا کرده این دومی گفت عجب به این نمی‌آید اهل زنا باشد این آدم بدی نبود آدم بالایی بود دومی هم رفت به سومی گفت سومی به چهارمی ما قدیمها بچه بودیم یک وقت حرف می‌شد در خانه می‌شنیدیم می‌گفتند که یک کلاغ چهل کلاغ

می‌شود همه آن یک کلاغ بوده اما آخرین حرف از زبان آن آخری که درمی‌آید می‌گوید چهل تا کلاغ آمدند از روی این درخت پریدند یک کلاغ بوده اما به تدریج می‌شود چهل تا کلاغ، آمدند این را گرفتند بردند پیش قاضی قاضی گفت که زنا کردی حد داری گفت من زنا نکردم گفت چهل نفر شهادت می‌دهند در زنا چهار تا باید شهادت بدهند این چهل تا هم آمدند برای شهادت، گفت حالا جناب قاضی حکم ما چیست گفت حکم تو صد ضربه شلاق در میدان شهر است برای اینکه آبروی تو به کل برود و دیگر نتوانی اینجا زندگی کنی گفت قاضی من آماده هستم شلاق بخورم آبروی من هم برود دیگر هم نتوانم در این محل زندگی بکنم اما امین تو کیست در این دادگستری که حرف را درست برای تو نقل کند گفت من یک امین دارم اینجا به او اعتماد دارم گفت در یک اتاق خالی من را بفرست امینت را هم بفرست خبری از من بگیرد بیاید به تو خبر بدهد بعد من را شلاق بزن گفت باشد امین را صدا زد گفت با این آقا برو در اتاق به امین گفت به من اگر اجازه بدهی می‌خواهم لخت مادرزاد بشوم تو من را ببینی من از مادرم خنثی به دنیا آمدم نه زن هستم نه مرد، اصلاً من ابزار زنا ندارم چکار کنم لخت بشوم؟ گفت حرام است آدم عورتین مرد دیگری را ببیند لازم نیست لخت بشوی گفت کسی که زنا می‌کند باید از نظر خلقتی صد در صد سالم باشد من اصلاً وسیله زنا در بدنم آفریده نشده گفت بیا برویم پیش قاضی، تا حالا چهل نفر آمدند و گفتند ما دیدیم او زنا کرده آخر چرا دروغ به این شاخ داری می‌گویید؟ کجا دیدید کی دیدید؟ شما نسبت به این آدم حسود نبودید؟ این «ما دیدیم» مال حسادت شما نیست؟ مال کینه شما نیست؟ بیشتر قضاوتها یا ریشه در حسادت دارد یا ریشه در کینه دارد.

به راحتی به مردم تهمت نزنیم

یکی از دوستان من می‌گفت من با یک روحانی رفیق بودم این روحانی واقعاً آدم درستی بود یک زندگی معمولی داشت گفت من رفت و آمد داشتم با او اصلاً با زن و بچه‌ام خانه او می‌رفتم و می‌آمدم، آدم اهل حالی بود قم درس خوانده بود آدم خدمتگزاری بود یک



کمی مثلاً مشهور شده بود قسم می خورد می گفت مکه هتل ما نزدیک مسجد الحرام بود پیدا بود گلدسته های مسجد گفت در اتاق من یک کسی گفت که فلان آخوند در تهران شش سال است خانه او را دارند آینه کاری و گچ بری می کنند و در این شش ساله هفت میلیون تا حالا پول آینه کاری و گچ کاری دادند هنوز تمام نشده گفت به او گفتم کنار خانه خدا، خدا لعنتت کند برای چه به دروغ می گویی هفت میلیون خرج آینه کاری و گچ بری او شده من با او رفیق هستم، حساب و کتابهایش را من می کنم دوباره گفت بعضی ها می گویند تا الان سی میلیون پول گچ کاری و آینه کاری داده گفت با شنیدن این جمله دیگر از کوره درفتم گفتم هرچه بادا باد در حرم امن خدا هستیم اما باید به او چیزی بگویم حالا ده تا گوسفند هم باید بکشم برای این فحش ها ولی در عوض دلم راضی می شود آدم نباید دلش را با این کارها راضی کند گفت ده تا از آن فحشهای آبدار لاتهای میدان شوش را به او دادم و بعد هم به او گفتم که به عذاب دنیا و آخرت گرفتار بشوی وقتی تهران رسیدیم نامردی اگر از فرودگاه با من نیایی برویم در خانه این روحانی تا بیینی خانه او یک ده سانتی گچ بری دارد یک آینه سه چهار سانتی دارد یا نه؟ چرا حرف بیخود می زنی؟ چرا آبروی مردم را می ریزی؟ تو اولش نگفتی خودم دیدم آن خانه را؟ این رفیق ما یک خورده هم لات منش است به او گفته بود اگر نیایی یک چاقو در شکم تو فرو می کنم جانم در آید گفت نه نمی خواهد من را ببری من هم یک چیزی شنیده بودم بیخود گفتم خودم دیدم وقتی دید پای چاقو آمد در کار راستش را گفت.

سه خصلتی که مومن به آنها محتاج است

برگردیم به روایت روایتی که کاربرد دارد در تمام امور زندگی ما و عمل به این روایت که نور است بنا به فرموده امام صادق علیه السلام کلام ما اهل بیت نور است اگر ما چراغ آن نور بشویم چراغ آن روشنایی بشویم شر ما به هیچ کس نمی رسد حتی به یک لقمه نان، خیرمان را هم از هیچ کس دریغ نمی کنیم به همه خیرمان می رسد کاری نداریم که حالا این آدم به ما بد کرده جفا کرده نه اصلاً می شویم چشمه خیر در همین کار خیر کردنهاست که بی دین

دیندار می‌شود یعنی وقتی یک بی‌دین یک دیندار واقعی را دید علاقمند به دین می‌شود عاشق دین می‌شود اتفاقاً در روایات حضرت صادق علیه السلام است «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ»^۱ با زبانتان مردم را دیندار نکنید دیر دیندار می‌شوند با رفتارشان مردم را دیندار کنید یعنی وقتی اخلاق شما را ببینند سلامت شما را ببینند ادب شما را ببینند کارهای خیر شما را ببینند ببینند شما شری ندارید می‌گویند عجب مومنی است این مومن متدین به چه دینی است؟ می‌گویند اسلام، پس اسلام عجب دینی است که چنین آدمی را تربیت کرده، ما داریم ضرر می‌کنیم که دین نداریم ما هم برویم دیندار بشویم داریم ضرر می‌کنیم که ما دیندار نیستیم با اخلاقتان با رفتارشان با منشستان کلام ائمه مانند قرآن نور است قطعاً دنیا و آخرت ما را روشن می‌کند، متن روایت را بخوانم چون خود کلام خارج شده از زبان مبارک امام علیه السلام است مجلس را نورانی می‌کند «الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ اِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ»^۲ آدمهایی که خیر دنیا و آخرت را می‌خواهند آدمهایی که خوب هستند آدمهایی که با وقار هستند آدمهایی که می‌خواهند مومن واقعی باشند به سه خصلت نیاز دارند «تَوْفِيقٍ مِنَ اللّٰهِ» یک از آن سه خصلت هدایت و دلالت و راهنمایی از جانب خدا است محتاج هستند که در زندگی خدا را راهنمای خودشان قرار بدهند، خدا به آنها بگوید با پولتان چکار کنید با زن و بچه چطور رفتار کنید با رفیق چگونه باشید برای قیامت خود چگونه باشید برای دنیای خود چگونه باشید پول را از کجا دریاورید مومن نیازمند به ارشاد پروردگار است که خداوند آدم را ارشاد بکند که حتی با یک لقمه نان چگونه برخورد بکند با یک سبزی خوردن با یک میوه با یک بچه با آدمهای زیر گذر با آدمهای در راه، همه را راهنمایی کرده پروردگار مهربان خصلت دوم «وَوَاعِظٍ مِنْ نَفْسِهِ» مومن یک واعظ درونی می‌خواهد که این درونش بیدار باشد و مرتب این درون مومن را موعظه کند نصیحت کند درون آدم به آدم بگوید ناهارت را خوردی سیر شدی حالا بلند شو شکر این ناهار را انجام

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۷، ص: ۳۰۹.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۵، ص: ۳۵۸.

بده شکر این نهار نماز است شکر این لباس حفظ پاکدامنی است شکر این خانه که خدا به تو داده این است که این خانه را شعبه مسجد بکنی شکر این بچه‌هایی که خدا به تو داده این است که اینها را درست تربیت کنی مومن نیازمند به واعظی از دورن خودش است مگر می‌شود آدم از دورن خودش واعظ داشته باشد؟ چرا نمی‌شود؟ حر بن یزید را در لشکر عمر سعد چه کسی بیدارش کرد قمر بنی هاشم آمد سخنرانی کرد یا علی اکبر وسط میدان منبر گذاشت یا ابی عبدالله علیه السلام آمد با آنها حرف زد، حر بن یزید از درون بیدار شده واعظ درون خودش بود و سومین خصلت همانی است که هشت روز است من درباره آن صحبت کردم «و قَبُولِ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ» مومن نیازمند است که حرفهای خیرخواهانه و موعظه دلسوزان را قبول بکند و رد نکند نگوید این حرفها در گوش من نمی‌رود نگوید من خودم این حرفها را می‌دانم نگوید من از تو دو تا پیراهن بیشتر پاره کردم این حرفها را نزنند موعظه را نصیحت را دلسوزیها را قبول بکند مخصوصاً جوانها از آنهايي که سرد و گرم روزگار را چشیدند قبول کنند خودتان متوجه نمی‌شوید دارید اشتباه می‌کنید آنها تجربه دارند می‌بینند داری اشتباه می‌کنی در ازدواجت در کارت در کسبت در معاشرتت گوش بده به آنها قبول کن موعظه آنها را!

مکن کاری که پا بر سنگت آيو جهان با این فراخی تنگت آيو
چو فردا نام خوانان نامه خونند تو وینی نامه خود ننگت آيو

روضة حضرت زهرا علیها السلام در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله

صدا زد خانمهایی که آمدید عیادت من، من دیگر روزهای آخرم را دارم می‌گذرانم خانمها گفتند علاوه بر عیادت آمدیم هر کاری برای خانه دارید انجام بدهیم فرمود خانمها کاری ندارم تا دو سه روز قبل که می‌توانستم از رختخواب بلند شوم خودم بلند شدم برای علی علیه السلام و بچه‌ها برای چند روزشان نان پختیم لباسهای همه آنها را شستم که بعد مرگ من کاری نداشته باشند اما چون دلتان می‌خواهد کاری برای من بکنید من دیگر راه نمی‌توانم بروم زیر بغل من را بگیرید من را کنار قبر پدرم ببرید او را بردند وقتی چشمش

جایگاه موعظه در مسیر بندگی

به قبر پیغمبر ﷺ افتاد خودش را روی قبر انداخت و گفت: «رُفِعَتْ قُوتِي وَ خَانِي جِلْدِي وَ شَمِتَ بِي عَدُوِّي وَ الْكَمْدُ قَاتِلِي يَا أَبَتَاهُ بَقِيْتُ وَالْهَيْئَةُ وَحِيدَةٌ وَ حَيْرَانَةٌ فَرِيدَةٌ فَقَدْ انْخَمَدَ صَوْتِي وَ انْقَطَعَ ظَهْرِي وَ تَنَعَّصَ عَيْشِي وَ تَكَدَّرَ دَهْرِي»^۱ بابا بلند شو ببین کمرم شکست دیگر سر پا نیستم شما قبر بابا را بغل گرفتید برای شما سخت تر بود یا دختر سیزده ساله‌ای که میان گودال گلوی بریده را بغل گرفت؟ می‌گفت مردم من را نبرید می‌خواهم در این بیابان بمانم برای بابایم گریه کنم.



۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص: ۱۷۵.